نگارستان اندیشه

وصیّت نامهٔ امیرمؤمنان

به سالار شهیدان (علیهما السلام)

ترجمهٔ فارسی منظوم از سدهٔ ششم و هفتم هجری

به کوشش: طاهره امینی

زیرنظر: دکتر سید ابراهیم دیباجی






وصیت‌نامهٔ امیرمؤمنان به سالار شهیدان (علیهما السلام) ■ ترجمهٔ فارسی منظوم از سدهٔ ششم و هفتم هجری ■ به کوشش: طاهره امینی ■ زیر نظر: دکتر سید ابراهیم دیباجی

وصیت‌نامهٔ حضرت امیر(ع) به امام حسین(ع) که در سدهٔ هفتم هجری یا پیش از آن به ترجمهٔ فارسی منظوم درآمده، به خامهٔ خطاطی مجرّب و ماهر، مشهور به ابن ساوجی در همان سده نوشته شده و با اینکه مترجم شناخته نشده است، مع‌هذا سبک و سیاق ترجمه و خط و زبانِ آنِ سده را می‌نمایاند. شیوهٔ کار در این پژوهش بدین‌گونه است که نخست وصیت‌نامه با ترجمهٔ منظوم از روی نسخهٔ عکسی، استنساخ شده و جمله‌های حضرت امیر(ع) با آنچه در تحف العقول ابن شعبه آمده بود، مطابقت و موارد اختلاف مشخص شده است. همچنین آنچه درباره مترجم و خطاط در دسترس بوده، در مقدمه آمده است. مضاف بر آنچه یاد شد به‌منظور سهولت دسترسی خوانندگان به متن وصیت‌نامه مذکور در تحف العقول، تصویر آن همراه با ترجمهٔ فارسی آیت‌الله جنتی و تصویر نسخهٔ عکسی مورد استناد، به پیوست آمده، و در پایان، فهرست الفبایی کلمات مولی الموحدین(ع) نیز درج شده است.



www.cins.ir

قیمت: ۲۳۰۰۰ تومان

ISBN:978-600-8273-93-6



به نام خداوند جان و خرد

وصیّت‌نامهٔ امیرمؤمنان

به سالار شهیدان (علیهما السلام)

(ترجمهٔ فارسی منظوم از سدهٔ ششم و هفتم هجری)

به خط ابن ساوجی

به کوشش: طاهره امینی
زیرنظر: دکتر سید ابراهیم دیباجی



نگارستان اندیشه

تهران، ۱۳۹۸

سرشناسه: حسن غزنوی، حسن‌بن محمد، - ۵۵۶ق.
عنوان و نام پدیدآور: وصیت‌نامهٔ امیرمؤمنان به سالار شهیدان(علیهماالسلام): ترجمهٔ فارسی منظوم از سده ششم و هفتم هجری)/ به‌کوشش طاهره امینی؛ به‌خط ابن‌ساوجی؛ زیرنظر سیدابراهیم دیباجی.
مشخصات نشر: تهران: نگارستان اندیشه، ۱۳۹۷. مشخصات ظاهری: ۱۱۱ص.
شابک: 978-600-8273-93-6 وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: از جمله منابع مهم اثر حاضر برگرفته از کتاب «تحف‌العقول عن آل‌الرسول» تالیف حسن بن علی ابن‌شعبه است. این ترجمه منظوم منتسب است به « سیدحسن غزنوی» معروف به اشرف. کتاب حاضر قبلا با عنوان «ترجمه منظوم وصیت امام علی به امام حسین(علیهماالسلام)» توسط انتشارت مرکز پژوهشی میراث مکتوب منتشر شده است. کتابنامه.
عنوان دیگر: ترجمه منظوم وصیت امام علی به امام حسین(علیهماالسلام).
موضوع: علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- وصیتنامه-- شعر Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 -- Will—Poetry علی‌بن ابی‌طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ق. -- وصیتنامه Ali ibn Abi-talib, Imam I, 600-661 – Will
شعر فارسی -- قرن ۶ق. Persian poetry -- 12th century
شناسه افزوده: امینی، طاهره، ۱۳۵۶-، گردآورنده، مصحح. دیباجی، ابراهیم، ۱۳۱۵ - . ابن ساوجی، محمدبن سعد، خوشنویس. ابن شعبه، حسن‌بن‌علی، قرن ۴ق. تحف‌العقول عن آل‌الرسول علیهم‌السلام. رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ۴ت/PIR۴۸۶۳ رده بندی دیویی: ۸فا۱/۲۳
شماره کتابشناسی ملی: ۵۵۲۹۰۴۳

وصیتنامهٔ امیرالمؤمنین
به سالار شهیدان (علیهماالسلام)

به‌کوشش: طاهره امینی
زیر نظر: سیدابراهیم دیباجی
حروفچینی و صفحه‌آرایی: مرتضی انصاف‌منش
ناشر: نگارستان اندیشه
چاپ: اول، ۱۳۹۸
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
طراح جلد: سعید صحابی
چاپ و صحافی: نسیم

نشانی ناشر: م. انقلاب، ابتدای خ آزادی، خ بهزاد، شماره ۲۹ واحد۷
تلفکس: ۶۶۹۷۸۸۸۱ـ ۶۶۴۳۵۴۱۶
www.cins.ir – info@cins.ir

فهرست

درامد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران، به عنوان شهر علوم انسانی ایران، از روز اساس و بنیان تا به امروز گام‌های بزرگ و سودمندی در گسترش علوم و معارف انسانی برداشته و همچنان در این‌باره پایدار و برقرار است.

همکاری این‌جانب با این مرکز علمی در روزهای نخستین سرپرستی زنده‌یاد، مرحوم دکتر صادق آیینه‌وند، و به دعوت او - رحمهٔ الله - در سال ۱۳۹۳ آغاز گردید.

کتابخانهٔ پژوهشگاه، مجموعه‌ای است متشکل از کتابخانهٔ مرکزی موجود در محل پژوهشگاه و کتابخانه‌های اهدایی شادروان مجتبی مینوی و مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه. در این مجموعه شماری محدود از کتاب‌های خطی، عکسی، میکروفیلم و کتب نفیس چاپ سنگی و سربی وجود دارد که برخی از آنها به اجمال به قلم شادروانان ایرج افشار و دانش‌پژوه فهرست و در یک مجلّد منتشر شده است، ولی با توجه به سایر آثار اهدایی به این مجموعه، به فهرستی تحلیلی مناسب با پژوهشگاه نیاز بود و از این رو شادروان دکتر آیینه‌وند از این‌جانب خواستند که چنین پژوهشی را بر عهده گیرم و این خدمت علمی - پژوهشی را به انجام رسانم. راقم نیز به دلیل اهمیت کار، بی‌درنگ بررسی آن را بر عهده گرفت و کار با همراهی بعض همکاران عزیز و کوشای کتابخانه و همکاری رئیس محترم آن، آقای دکتر حمیدرضا رادفر، با کشش و کوشش در این خصوص آغاز گردید و تا پایان سال ۱۳۹۵ بررسی‌های سودمندی به ظهور رسید. سپس مرکز تحقیقات امام علی(ع) وابسته به پژوهشگاه و بعض کتابداران

فعال کتابخانهٔ مرکزی بر آن شدند که دوره‌ای آموزشی و پژوهشی پیرامون شناخت نسخه‌های خطی و آثار چاپ سنگی و سربی تشکیل و دربارهٔ مسائل و مباحث وابسته به این امور بحث و بررسی شود.

این دوره با موافقت رؤسای محترم مرکز تحقیقات امام علی(ع) و کتابخانهٔ مرکزی و دیگر مسئولان معظم پژوهشگاه در سال ۱۳۹۵تشکیل شد و این‌جانب هفته‌ای دو ساعت با علاقه‌مندان به آن حوزه، مسائل یادشده را بحث و بررسی نمودیم، ولی متأسفانه آن دوره بیش از دو ماه ادامه نیافت. اما یکی از پژوهشگران علاقه‌مند به موضوع، کتابدار محترم کتابخانهٔ مرکزی، خانم طاهره امینی بود که اشتیاق و رغبت فراوانی نسبت به ادامهٔ کار اظهار می‌کردند و دربارهٔ چگونگی و روش تصحیح و تحقیق در باب نسخه‌های خطی و چاپ‌های سنگی و سربی و فهرست تحلیلی آنها، پیوسته بررسی و پرسش می‌داشتند. در همین هنگام یکی از دوستان علاقه‌مند به موضوع نسخه‌های خطی و عکسی، مجموعه‌ای برای بررسی در اختیار این‌جانب نهادند که نمونه‌هایی از آن بر اساس فهرست میکروفیلم‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران در کتابخانهٔ یادشده وجود داشت و نویسندهٔ این سطور، خانم امینی را به منظور همکاری دراین‌باره و بررسی آنها آگاه نمود و چگونگی دسترسی به آن آثار را به ایشان متذکر شد.

یکی از مجموعه‌های کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، همان مجموعه‌ای است که شادروان دانش‌پژوه ترجمهٔ عهدنامهٔ مالک اشتر (به قلم حسینی علوی آوی) را از آنجا برگزیده و در کنگرهٔ هزارهٔ نهج‌البلاغه (از سوی بنیاد نهج‌البلاغه) به چاپ رسانده است. در این مجموعه افزون بر عهدنامهٔ یادشده، چهار اثر گرانبهای دیگر نیز معرفی شده که همهٔ آنها در پیرامون فرامین و کلمات مولای متقیان(ع) است و در سدهٔ هفتم هجری به دست کاتبی ماهر و مجرّب مشهور به ابن ساوجی نوشته شده و شادروان دانش‌پژوه در مقدمهٔ متن چاپی ترجمهٔ عهدنامهٔ مالک اشتر پیش‌گفته، آنها را معرفی نموده است(: تصویر مقدمهٔ مرحوم دانش‌پژوه در ادامهٔ همین مقال). بنابراین نسخهٔ عکسی و میکروفیلم این مجموعهٔ مضبوط در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران، و مجموعهٔ در اختیار

راقم نیز مشابه همان مجموعهٔ یادشده است.

کنجکاوی‌ها و شوق و ذوق وافر خانم امینی به موضوع و تنوع و تعدّد منابع، اهتمام او را به تحقیق در این امور افزایش داد و لذا آماده گردید که به بررسی و پژوهش دربارهٔ یکی از آثار موجود در آن بپردازد و چون تنها اثر از آن مجموعه که نیازمند پژوهش و بررسی بود وصیت‌نامهٔ حضرت علی به امام حسین علیهماالسلام بوده که با ترجمهٔ فارسی منظوم سدهٔ هفتم هجری یا پیش از آن پدید آمده و در سدهٔ هفتم هجری نیز کتابت شده و تاکنون به چاپ نرسیده است، ازاین‌رو مشارالیها با عنایت به اهمیت وصیت‌نامه و ترجمهٔ فارسیِ کهن آن و نیز با توجه به بررسی‌ها و مذاکرات مکرر که در این‌باره صورت گرفت، اظهار داشتند که با اشتیاق و اعتقاد راسخ به فرامین مولای متقیان و فرزندشان شهید جاوید تاریخ جهان علیهماالسلام، خدمتی نمایند و این منظومه را بررسی و چاپ کنند. لذا از این‌جانب درخواست کمک کردند و روشن است که چنین خدمتی همسو با انوار الهی، توفیقی بی‌بدیل در نظر آید، و جان و دل پذیرای آن گردد، و او هم کار بررسی و پژوهش را آغاز نمود و راقم سطور راهنمایی و همکاری را تا پایان کار ادامه داد.

البته بدان سبب که این وصیت‌نامه در نهج‌البلاغه نیامده است، گام نخستین این بود که منبع موثّق و معتبری که آن را نقل نموده باشد شناسایی و معرفی نماییم، و این‌جانب چون آگاه بودم که ابن شعبهٔ حرّانی(سدهٔ ۴ ه.ق) از جملهٔ دانشمندان و محدثان اسلامی و صاحب *تحف العقول عن آل رسول* دربارهٔ احادیث و اخبار و کلمات پیامبر اسلام(ص) و امامان(ع)، ممکن است که وصیت‌نامهٔ یادشده را در آن کتاب آورده باشد، لذا همین آگاهی مرا به مراجعهٔ به آن رهنمون گردید و روشن شد که آن وصیت‌نامه و دیگر وصایای حضرت علی(ع) در این کتاب گرد آمده، و خوشبختانه آیت الله احمد جنتی هم به ترجمهٔ آن همت کرده و این اثر را در سال ۱۳۵۰ه.ش، از مجموعهٔ انتشارات علمیهٔ اسلامیه طبع و منتشر ساخته است.

فراهم آوردن این مقدمات، یکی پس از دیگری، نشانی از توفیقات الهی بود

و با توجه به این که کتاب *تحف العقول* یکی از مصادر و منابع وصیت‌نامه است، مناسب می‌نمود که در بادی امر گزارش کوتاهی پیرامون اعتبار و اهمیت مرجع مورد استناد آن یاد نمایم و آن به شرح آتی است ـ بعون الله و توفیقه.

سید ابراهیم دیباجی

ابن شعبه و کتاب *تحف العقول*

قاضی نورالله شوشتری (ج۱، ص ۳۸۲)[1] ضمن شرح حال ابوبکر حضرمی، حدیثی از کتاب *التمحیص* آورده و این کتاب را از آثار ابن شعبه یاد می‌کند که عبارت او چنین است:

الحدیث الاول ما رواه الشیخ العالم الفاضل العامل الفقیه النبیه ابومحمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرانی فی الکتاب المسمی «بالتمحیص» عن امیرالمؤمنین(ع) قال: «ما من شیعتنا احد یفارق امرا نهیناه عنه فیموت حتی یبتلیه الله ببلیه یمحص بها ذنوبه اما فی مال او ولد و اما فی نفسه حتی یلقی الله مخبتا و ماله ذنب انه لیبقی علیه شیء من ذنوبه فیشدد علیه عند موته فیمحص ذنونه.»

سپس افندی اصفهانی (ص ۲۴۴-۲۴۶) دربارهٔ تمحیص آورده:[2]

الشیخ ابومحمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرانی: الفاضل العالم الفقیه المحدث المعروف صاحب کتاب «تحف العقول عن آل الرسول»، و کتاب «التمحیص» و قد اعتمد علی کتاب التمحیص الاستاد الاستناد ایده اله فی «البحار» و الفاضل القاسانی [ای ملامحسن کاشانی].

---

۱. قاضی شوشتری، سیدنورالله. ۱۳۷۵ هق. *مجالس المؤمنین*. تهران: اسلامیه.

۲. افندی اصفهانی، میرزا عبدالله. ۱۴۰۱ هق. *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*. الجزء الاول. قم: مطبعة الخیام.

و قال الشیخ ابراهیم بن سلیمان القطیفی فی آخر کتاب «الوافیه» علی ما حکاه القاضی نورالله فی «مجالس المؤمنین» فی ترجمة ابی بکر الحضرمی:

«الحدیث الاول ما رواه الشیخ الفاضل العامل الفقیه ابومحمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرانی فی الکتاب المسمی بالتمحیص عن امیرالمؤمنین علیه السلام الحدیث.»

ولکن یظهر من کتاب «البحار» المشار الیه ان کتاب التمحیص من مؤلفات غیره، قال ایده الله: و کتاب التمحیص لبعض قدمائنا و یظهر من القرائن الجلیه انه من مؤلفات الشیخ الثقة الجلیل ابی علی محمدبن همام، و عندنا منتخب من کتاب الانوار له «قدس». انتهی (*بحارالانوار*، ۱۷/۱).

و قال فی الفصل الثانی من اول البحار، و کتاب «التمحیص» متانته تدل علی فضل مؤلفه، و ان کان ابا علی کما هو الظاهر ففضله و ثقته مشهور. انتهی (بحارالانوار، ۳۴/۱).

و قال الشیخ المعاصر(قدس) فی « امل الآمل»: الشیخ ابومحمد الحسن بن علی بن شعبه فاضل محدث جلیل له کتاب«تحف العقول عن آل الرسول» حسن، کثیر الفوائد، مشهور و کتاب «التمحیص»، ذکره صاحب کتاب «مجالس المؤمنین». انتهی (*امل الآمل*، ۷۴/۲).

و قال الاستاد الاستناد – ایده الله تعالی– فی «البحار» ایضاً: و کتاب «تحف العقول عن آل الرسول» تألیف الشیخ ابی محمدالحسن بن علی بن شعبه. انتهی (*بحارالانوار*، ۱۰/۱) و قال فی الفصل الثانی من اول البحار: و کتاب «تحف العقول» عثر نامنه علی کتاب عتیق، و نظمه یدل علی رفعة شأن مؤلفه، و اکثره فی المواعظ و الاصول المعلومة التی لانحتاج فیها الی سند. انتهی(*بحارالانوار*، ۲۹/۱).

و اقول [افندی]:

ان کان مراد الشیخ المعاصر بقوله «ذکر صاحب مجالس المؤمنین» هو ما

ذکر ناه فهو لیس بکلام صاحب المجالس بل هو من جملة کلام الشیخ ابراهیم بن سلیمان القطیفی فی کتاب «الوافیه» لکن الامر فی ذلک سهل، و ان کان مراده غیر هذه الموضح فل اعثر علیه، فلاحظ.

و اما قول الاستاد الاستناد بأن کتاب «التمحیص» من مؤلفات غیره فهو عندی محل تأمل فلاحظ، لأن الشیخ ابراهیم اقرب و اعرف، مع ان عدم ذکر کتاب «التمحیص» فی جملة مؤلفاته التی اوردها اصحاب الرجال فی کتبهم مع قربهم الیه علی انه لیس منه فتأمل.

و اما قوله - ایده الله تعالی- و عندنا منتخب من کتاب «الانوار» له فقدا و ضحناه فی ترجمة ابی علی محمدبن همام.

و اورد فی «تحف العقول» علی ذکر کلمات النبی و الأئمة - علیهم السلام- و مواعظهم و حکمهم، ولکن لم یذکر لصاحب الزمان(ع) شیئاً و ختم کتابه بمناجاة الله- تعالی - لموسی بن عمران و لعیسی بن مریم، و مواعظ عیسی المذکوره فی «الانجیل» و غیره و وصیة مفضل بن عمر نقلاً عن الصادق(ع) لجماعة الشیعة.

حاج شیخ عباس قمی(ص ۱۱-۱۰۹) نیز دربارهٔ *تحف العقول* آورده است:[۱]

الحسن بن علی بن شعبة الحرانی. ابومحمد شیخ فاضل محدث عالم فقیه جلیل صاحب کتاب «تحف العقول عن آل الرسول» و آن کتابی است نفیس و پرفایده و مشهور بین علما است. علامه مجلسی فرموده که من نسخهٔ کهنه‌ای از آن به دست آوردم و نظم آن کتاب دلالت دارد بر رفعت شأن مؤلفش و اکثر آن در مواعظ و اصول معلومه است که احتیاج به سند ندارد، انتهی [از مجلسی]، و بعضی کتاب «تمحیص» را که علامه مجلسی و غیر او نسبت به شیخ اقدم ابوعلی محمدبن همام داده به او نسبت داده، و شیخ محدث متبحر ما فرموده که من تا به حال ندانستم که او در چه طبقه است.

قال صاحب «التکملة»: و کان هذا الشیخ[ابن شعبه] جلیل القدر عظیم

---

۱. قمی، عباس. *فواید الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة*. ۱۳۲۷ هـ.ق. تهران: مرکزی.

المنزلة من مقدمی اصحابنا قال الشیخ العالم الربانی: الحسین بن علی بن صادق البحرانی فی رسالته فی الاخلاق مالفظه: «و بعجبنی ان انقل فی هذا الباب حدیثاً عجیباً وافیاً شافیاً عثرت علیه فی کتاب ردّ تحف العقول للفاضل النبیل الحسن بن علی بن شعبة من قدماء اصحابنا حتی ان شیخنا المفید ینقل عنه، و هو کتاب لم یسمع الدهر بمثله[الخ]. و الغرض بیان جلالة کتابه و معرفة طبقته بتقدمه علی شیخنا المفید و روایة المفید عن کتابه و قد اغفل ذلک اصحابنا المتأخرون و له کتاب «ردّ تمحیص» نسبة الیه الشیخ العلامة المتبحر ابراهیم القطیفی فی کتابه المترجم بـ «الفرقة الناجیة» و المولی عبدالله[الافندی فی *ریاض العلماء*] و المؤلف فی الاصل.

و قد قال فی اول «التمحیص» بعد الدیباجة: «باب سرعة البلاء الی المؤمن حدثنا ابو علی محمدبن همام» و غیر خفی علی اهل العلم بالرجال ان ابا علی ابن همام، مات سنة ۳۳۲[هجریة]، عن عمر طویل، فالحسن بن شبه من اهل طبقته و ما قیل من احتمال کون کتاب «التمحیص» لنفس ابی علی بن همام لأن عادة القدماء ذکر المؤلف فی اول سند اول حدیث فاجتهاد ظنی فی مقابلة نص الثقات علی نسبة الکتاب لابن شعبة، و علی کل حال فی تقدمة علی شیخ المفید کفایة فهو فی طبقة ابن همام، و لم یتیسر للاصحاب مایسره الله لنا فی معرفة طبقته.

محدث قمی در جای دیگر (ج۱، ص ۳۲۴)[1] ابن شعبه را معرفی نموده و بخشی از گزارش یادشده در *فوائدالرضویه* را آورده است.
هم او (ج۲، ص ۴۹۴)[2] دربارهٔ شماری از خردمندان که به جوامع کلمات حضرت امیر(ع) پرداخته‌اند، به نقل از مجلسی آورده است:

باب ماجمع من جوامع کلم امیرالمؤمنین: قد جمع الجاحظ من علماء العامة مأة کلمه من مفردات کلمته(ع) و هی رسالة معروفة شایعة، و قد جمع بعض علمائنا ایضاً کلماته فی کتاب «نثر اللئالی»، و السید الرضی(رض) قد اورد کلماته فی عطاوی «نهج‌البلاغة» و لاسیما اواخره، و کذا فی کتاب «خصائص

---

۱. قمی، عباس. ۱۳۷۶ هق/۱۹۵۶م. *الکنی و الألقاب*. الجزء الاول. نجف: المطبعة الحیدریه.
۲. قمی، عباس. [بی‌تا] . *سفینة البحار*. المجلّد الثانی. [بی‌جا] : سنایی.

الائمة(ع)» ثم جمع بعده الآمدی من اصحابنا ایضا کثیراً من ذلک فی کتاب «الغرر و الدرر الباهرة من الاصداف الطاهره»، و کذا الشیخ علی بن محمد اللیثی الواسطی فی کتاب «عیون الحکم و المواعظ و خیرة المتعظ و الواعظ» الذی قد سمیناه بـ «کتاب العیون و المحاسن» و هو یشتمل علی کثیر من کلماته و کلمات باقی الائمة(ع) و قد جمع اسدبن عبدالقاهر ایضاً من علمائنا بین کلمات النبی(ص) المذکور فی کتاب «الشهاب» للقاضیث القضاعی من العامة. و بین کلماته(ع) المذکورة فی النهج، فی کتاب «المجمع البحرین» و نحن قد اوردنا کل کلام له(ع) و لهم(ع) فی باب یناسبة فی مطاوی هذا الکتاب ای «بحارالانوار».

قمی(همان، ج ۲، ص ۶۶۱) همچنین بخشی از وصیت حضرت امیر(ع) را به امام حسین(ع) یاد نموده و چنین نقل کرده است:

باب وصیته امیرالمؤمنین للحسین صلوات الله علیهما: یا بنی: اوصیت بتقوی الله فی الغنی و الفقر، و کلمة الحق فی الرضا و الغضب، والقصد فی الغنی و الفقر، و بالعدل علی الصدیق و العدو، و بالعمل فی النشاط والکسل، والرضا عن الله فی الشدة و الرخاء. ای بین: ما شر بعدة الجنة بشر و لاخیر بعدة النار بخیر ، و کل نعیم دون الجنة محفور، و کل بلاء دون النار عافیة. و اعلم أی بنی، من ابصر عیب نفسه شغل عن عیب غیره، و من تعری من لباس التقوی لم یستتر بشیء من اللباس.

مقدمهٔ مصحح

پیوسته در این اندیشه بودم که امداد و توفیق الهی مرا بر آن دارد تا نخستین پژوهش علمی خود را با همکاری یکی از حکیمان و دانشمندان سرزمینم آغاز کنم و چه بهتر می‌نمود که این کار دربارهٔ موضوعی تحقق یابد که جان آدمی را با فیض رحمانی پیوند دهد و از جنس نور باشد. نور تابندهٔ عنایات الهی شامل حال شد و مرا با جناب آقای دکتر سید ابراهیم دیباجی، استاد گروه ادبیات عرب دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه تهران و استاد گروه عربی دانشکدهٔ ادبیات و زبان‌های خارجی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات که مدتی بود در کتابخانهٔ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی تهران پژوهش می‌فرمود، آشنا ساخت تا با ایشان به مشورت بپردازم و به مصداق «امرکم شوری بینکم»، راه شور و کنکاش با استاد گشوده شد. سپس اولیای پژوهشگاه، به‌ویژه مرکز تحقیقات امام علی(ع)، در سال ۱۳۹۵ با برگزاری دوره‌ای مختصّ موضوع‌های وابسته به آشنایی با نسخه‌های خطی و فنون کتابشناسی و کتابداری و پس از آن تدریس تخصصی زبان عربی به توسط معظّم‌له موافقت کردند و این‌جانب نیز در کسوت کتابداری کتابخانهٔ پژوهشگاه، در این دوره‌ها شرکت می‌کردم و مباحث گوناگونی را مورد بحث و پرسش می‌گذاردم تا آنکه اشتیاق روزافزونم به پژوهش دربارهٔ نسخ کهن و احیای تراث ایرانی - اسلامی موجب شد در یکی از نشست‌ها با استاد و به پیشنهاد ایشان، همین موضوع که اکنون گزارش آن تقدیم می‌شود، انتخاب و مورد تفحص و تدقیق قرار گیرد.

وصیت‌نامهٔ حضرت امیر(ع) به امام حسین(ع) که در سدهٔ هفتم هجری یا

پیش از آن به ترجمهٔ فارسی منظوم درآمده، به خامهٔ خطاطی مجرّب و ماهر، مشهور به ابن ساوجی در همان سده نوشته شده و با اینکه مترجم شناخته نشده است، مع‌هذا چون سبک و سیاق ترجمه و خط و زبان آن سده را می‌نمایاند و از سویی هم تاکنون تنقیح و چاپ نشده، راقم این سطور شایسته دانست که به طبع و نشر آن اقدام کند و همین دلایل، بدان‌گونه بر رغبت و شوق و ذوق من افزود که با اتکای به راهنمایی‌های ارزندهٔ جناب آقای دکتر دیباجی، کار را پی گیرم و به مدد الهی به سامان رسانم.

هدایت نگارنده به وداقهٔ در وصیت‌نامهٔ امیر اوصیا به شهید اولیا علیهماالسلام، یعنی توصیه به همهٔ رهروان راه خدا، راه دیار مقصودم بود که به زودی رُخ نمایاند و سر برآورد و نشانه‌ای بس روشن بود بر تسریع در کار، و لذا به این باور رسیدم که خدای سبحان بندگان را در هدف‌های راستین به‌ویژه در خدمت‌های علمی و معرفتی، با سرعت هرچه تمام‌تر یاری می‌فرماید. از طرفی موضوع این طرح پژوهشی، در کنه ذهنم چنان نشست که بی‌درنگ آن را پذیرفتم و تمام توان خود را برای انجام آن به کار بستم و با توجه به آنکه این ترجمهٔ منظوم، افزون بر مواجههٔ دو زبان با یکدیگر، دارای جنبه‌های اخلاقی و اجتماعی و تربیتی نیز بود تأخیر را در این کار روا ندانستم و همهٔ اوقات فراغت را فرا راه آن ساختم و استاد هم در جوانب گوناگون پژوهش، به‌ویژه در حل مسائل ادبی و لغوی عربی مرا راهنمایی نمودند. از خدای متعال توفیق، سلامت و طول عمر ایشان را خواهانم.

شیوهٔ کار در این پژوهش بدین‌گونه است که نخست وصیت‌نامه را با ترجمهٔ منظوم از روی نسخهٔ عکسی، استنساخ کردم و جمله‌های حضرت امیر(ع) را با آنچه در *تحف العقول* ابن شعبه آمده بود، مطابقت و موارد اختلاف را هم نشان دادم. به پیوست همین کوشش، دربارهٔ مترجم سراینده و خطاط نسخه نیز به تحقیق و تفحص پرداختم ولیکن از مترجم هیچ‌گونه اطلاعی به دست نیامد و دربارهٔ کاتب هم گزارش کوتاهی در مقدمهٔ *مسالک و ممالک* ابواسحاق ابراهیم اصطخری آمده که تصویر گزیدهٔ آن (به کوشش ایرج افشار) در ادامهٔ این گفتار

خواهد آمد.

شادروان دانش‌پژوه در مقدمه‌ای‌که بر ترجمهٔ *عهدنامهٔ* حضرت امیر(ع) به مالک اشتر به قلم حسینی آوی نوشته است، نسخهٔ عکسی که وصیت‌نامه و ترجمهٔ منظوم فارسی و چهار رسالهٔ دیگر در آن آمده، به‌طور مبسوط شناسانده است و تصویر گزارش او نیز در ادامه خواهد آمد.

دربارهٔ *تحف العقول* و اعتبار و اهمیت آن هم همان‌طور که ملاحظه شد، استاد دیباجی گزارشی تهیه کردند که پیش از این آمده است. استاد افزون بر راهنمایی در زمینهٔ موضوع پژوهش و جنبه‌های لفظی و معنوی، در خصوص سبک و شیوهٔ کار و تحریر نهایی نیز نگارنده را یار و مددکار بودند. مضاف بر آنچه یاد شد راقم، به منظور سهولت دسترسی خوانندگان به متن وصیت‌نامه، مذکور در *تحف العقول*، تصویر آن را همراه با ترجمهٔ فارسی آیت‌الله جنتی و تصویر نسخهٔ عکسی مورد استناد، به پیوست آورده، و در پایان، فهرست الفبایی کلمات مولی الموحدین(ع) را نیز به دست داده است. بتوفیق الله تبارک و تعالی.

طاهره امینی

متن وصیّت‌نامه برگرفته از

تحف العقول

و

ترجمهٔ فارسی آن

متن وصیت‌نامه برگرفته از *تحف العقول*

وصیته لابنه الحسین(ع)

یا بنی اوصیک بتقوی الله فی الغنی و الفقر، و کلمة الحق فی الرضی و الغضب، و القصد فی الغنی و الفقر، و بالعدل علی الصدیق و العدو، و بالعمل فی النشاط و الکسل، و الرضی عن الله فی الشدة و الرخاء.

ای بنی، ما شر بعده الجنة بشر، و لا خیر بعده النار بخیر، و کل نعیم دون الجنة محقور، و کل بلاء دون النار عافیة. و اعلم، ای بنی، أنه من أبصر عیب نفسه شغل عن عیب غیره، و من تعری من لباس التقوی لم یستتر بشیء من اللباس.

و من رضی بقسم الله لم یحزن علی مافاته. و من سل سیف البغی قتل به. و من حفر بئراً لأخیه وقع فیها، و من هتک حجاب غیره انکشفت عورات بیته، و من نسی خطیئتة استعظم خطیئة غیره، و من کابد الأمور عطب، و من اقتحم الغمرات غرق. و من أعجب برأیه ضل، و من استغنی بعقله زل، و من تکبر علی الناس ذل، و من خالط العلماء وقر، و من خالط الأنذال حقر، و من سفه علی الناس شتم: و من دخل مداخل السوء اتهم، و من مزح استخف به، و من أکثر من شیء عرف به، و من کثر کلامه کثر خطاؤه؛ و من کثر خطاؤه قل حیاؤه، و من قل حیاؤه قل ورعه، و من قل ورعه مات قلبه، و من مات قلبه دخل النار.

أی بنی، من نظر فی عیوب الناس و رضی لنفسه بها فذاک الأحمق بعینه، و من تفکر اعتبره، و من اعتبر اعتزل، من اعتزل سلم، و من ترک الشهوات کان حرا. و من ترک الحسد کانت له المحبة عند الناس.

أی بنی، عز المؤمن غناه عن الناس. و القناعة مال لاینفد. و من أکثر ذکر الموت رضی من الدنیا بالیسیر، و من علم أن کلامه من عمله قل کلامه الا فیما ینفعه.

أی بنی، العجب ممن یخاف العقاب فلم یکف، و رجا الثواب فلم یتب و لم یعمل.

أی بنی، الفکرة ثورث نورا، و الغفلة ظلمة و الجدال[ة] ضلاله. و السعید من وعظ بغیره. و

الأدب خیر میراث. و حسن الخلق خیر قرین. لیس مع قطیعة الرحم نماء، و لا مع الفجور غنی.

أی بنی، العافیة عشرة أجزاء تسعة منها فی الصمت الا بذکر الله، و واحد فی ترک مجالسة السفهاء.

أی بنی، من تزیا بمعاصی الله فی المجالس أورثه الله ذلا. و من طلب العلم علم .

أی بنی، رأس العلم الرفق، و آفته الخرق. و من کنوز الایمان الصبر علی المصائب. و العفاف زینة الفقر. و الشکر زینة الغنی. کثرة الزیارة تورث الملالة، و الطمأنینة قبل الخبرة. ضد الحزم. و اعجاب المرء بنفسه یدل علی ضعف عقله.

أی بنی، کم نظرة جلبت حسرة. و کم من کلمة سلبت نعمة.

أی بنی، لاشرف أعلی من الاسلام. و لا کرم أعز من التقوی. و لا معقل أحرز من الورع. و لا شفیع أنجح من التوبة. و لا لباس أجمل من العافیة و لا مال أذهب بالفاقة من الرضی بالقوت. و من اقتصر علی بلغة الکفاف تعجل الراحة و تبوأ خفض الدعة.

أی بنی، الحرص مفتاح التعب، و مطیة النصب، و داع الی التقحم فی الذنوب، و الشره جامع لمساوی العیوب، و کفاک تأدیبا لنفسک ما کرهته من غیرک؛ لأخیک علیک مثل الذی لک علیه. و من تورط فی الأمور بغیر نظر فی العواقب فقد تعرض للنوائب. التدبیر قبل إعمل یؤمنک الندم. من استقبل وجوه الأراء عرف مواقع الخطاء. الصبر جنة من الفاقة. البخل جلباب المسکنة. و الحرص علامة الفقر. وصول معدم خیر من جاف مکثر. لکل شیء قوت، و ابن آدم قوت الموت.

أی بنی، لاتؤیس مذنبا، فکم من عاکف علی ذنبه ختم له بخیر، و کم من مقبل علی عمله مفسد فی آخر عمره، صائر الی النار، نعوذ بالله منها.

أی بنی، کم من عاص نجا. و کم من عامل هوی. و تحری الصدق خفت علیه المؤن. فی خلاف النفس رشدها الساعات تنتقص الأعمار. ویل للباغین من أحکم الحاکمین، و عالم ضمیر المضمرین.

یا بنی، بئس الزاد الی المعاد العدوان علی العباد. فی کل جرعة شرق. و فی کل اکلة غصص. لن تنال نعمة الا بفراق أخری. ما اقرب الراحة من النصب، و البؤس من النعیم، و الموت من الحیاة، و السقم من الصحة. فطوبی لمن أخلص لله عمله و علمه و حبه و بغضه و أخذه و ترکه و کلامه و صمته و فعله و قوله. و بخ بخ لعالم عمل فجد، و خاف البیات فأعد و استعد، ان سئل نصح، و ان ترک صمت، کلامه صواب و سکوته من غیر عی جواب. و الویل لمن بلی بحرمان و خذلان و عصیان فاستحسن لنفسه ما یکرهه من غیره، و أزری علی الناس بمثل ما یأتی.

و اعلم أی بنی، انه من لانت کلمته وجبت محبته. وفقک الله لرشده، و جعلک من أهل طاعته بقدرته؛ انه جواد کریم.

ترجمهٔ سفارش حضرت به فرزندش حسین علیه‌السلام

پسرجانم! تو را سفارش می‌کنم به تقوی خداوندی در توانگری و بینوایی، و گفتار حق در حال خشنودی و خشم، و میانه‌روی حین توانگری و بینوایی، و به عدالت نسبت به دوست و دشمن، و به کردار در حال نشاط و کسالت، و به رضای از خدا در سختی و خوشی.

پسرجانم، هر بدحالی که دنبالش بهشت باشد حال بد نیست و هیچ خوشی که دنبالش دوزخ باشد خوشحالی نیست، و هر نعمتی در برابر بهشت کوچک است، و هر بلایی در مقابل دوزخ عافیت است.

و بدان پسرجانم، هر که عیب خود دید از عیب دیگران دل برید، و هر که جامهٔ تقوی نپوشید جامه‌ای او را نپوشانَد و هر که به قسمت خدا خشنود است غم نخورد بر آنچه از دستش رفته، و هر که شمشیر[ستم] کشد بدان کشته شود، و هر کس چاهی برای برادرش کَنَد در آن افتد، و هر که پردهٔ دیگری دَرَد عیب‌های خانه‌اش عیان گردد، و هر که خطای خود را فراموش کند عیب دیگری را بزرگ شمارد، و هر که در همه کار[بدون اندیشه و آمادگی وارد گردد] به سختی اندر شود و نابود گردد، و هر که[بی‌محابا] در گرداب‌ها دراُفتد غرقه شود، و هر که خودبینی و به رأی خود بسنده کند گمراه گردد، و هر که به عقل خود بی‌نیازی کند بلغزد، و هر که به مردم گردن‌فرازی کند زبون شود، و هر که با دانشمندان بیامیزد باوقار گردد و هر که با اوباش درآمیزد زبون شود، و هر که با مردم نابخردی کند دشنام شنود، و هر که به جاهای بد رود متهم گردد، و هر که مزاح کند سبک شود، و هر کسی بسیار به کاری دست زَنَد بدان

شهره شود، و هر که پر گوید پر خطا کند، و کم‌شَرم شود و هر که شرمش کم باشد کم‌ورع است، و هر که ورعش کم شود دلش بمیرد و هر که دل‌مرده شد بدوزخ رود.

پسرجانم، هر که به عیب مردم نگَرَد و آن را برای خود پسندد خود همان احمق است، و هر که اندیشد عبرت گیرد، و هرکه عبرت گیرد به گوشه‌ای نشیند و هر که گوشه نشیند سالم بماند، و هرکه ترک شهوت کند آزاد زِیَد و هر که حسد را وانهد محبوب مردم باشد.

پسرجانم! عزّت مؤمن بی‌نیازی او است از مردم، و قناعت مالی است که تمام نشود، و هرکه پُر یادِ مرگ کند به اندکی از دنیا خشنود گردد، و هرکه بداند سخنش از کردارش است کم سخن گوید؛ مگر در آنچه سودش بخشد.

پسرجانم، شگفتا از کسی که از کیفر بترسد و دست [از گناه] باز ندارد و امید ثواب دارد و توبه نکند و عملی انجام ندهد.

پسرجانم! اندیشه، روشنی آوَرَد و غفلت تاریکی و جدال گمراهی،[۱] سعید آن کس است که از دیگری پند گیرد و ادب بهترین میراث، و حسن خلق بهتر همنشین است. با قطع رحم، فائده و افزونی میسر نیست و با هرزگی، توانگری میسّر نباشد.

پسرجانم، هر که به نافرمانی‌های خدا در انجمن‌ها جست گیرد خدایش زبون سازد، و هر که دانش جوید دانا شود.

پسرجانم، سر دانش نرمش و مدارا است و آفتش کج‌خلقی و صبر بر مصیبت‌ها از گنجینه‌های ایمان باشد، و پارسایی زیور فقر است و شکر زیور توانگری، بسیار دیدن کردن ملالت آرَد و آرامش و اعتماد پیش از آزمودن بی‌احتیاطی است، و خودبینیِ مرد، دلیل سستی عقل اوست.

پسرجانم، چه بسیار نگاهی که افسوس آورد و چه بسیار سخنی که نعمت را بِبَرَد.

پسرجانم، شرافتی برتر از اسلام نیست و کرمی عزیزتر از تقوی و دژی

---

۱. شاید «تصحی الجهالهٔ ضلالهٔ» باشد. مصحح.

محکم‌تر از ورع نباشد، و نه شفیعی مؤثرتر از توبه و نه جامه‌ای زیباتر از عافیت و نه مالی نیازبرتر از رضای به قوت. هرکه به همان گذران روزانه خشنود است زود به آسایش رسیده و به آرامش اندر شده.

پسرجانم، آز کلید رنج است و مرکب سختی و باعث پرت شدن در گناهان و شکم‌پرستی یا شیفتگی به دنیا، و هر عیب بدی را در بردارد. برای ادب یافتن تو همان بس آنچه از دیگری بد داری برادرت همان حق بر تو دارد که تو بر او داری، و هر که بی‌عاقبت‌اندیشی خود را وارد کارها کند در معرض گرفتاری‌ها نَهَد. تدبیر پیش از عمل، تو را از پشیمانی آسوده کند، هر که دلیل آرا را در نظر آورد مواقع خطا را بفهمد، و صبر سپری است از نیازمندی، بخل لباس زبونی باشد، و حرص نشانهٔ نیاز است. خویشِ مهربانِ مسکین، بهتر است از ثروتمند جفاکار؛ هر چیزی را قوتی(غذایی) است و آدمی‌زاد قوت(غذای) مرگ.

پسرجانم! هیچ گنهکاری را نومید مکن، چه بسیار دلدادهٔ گناه از عاقبت‌به‌خیر شده و چه بسیار خوش‌کرداری که در پایان عمر تباه شده و به دوزخ رفته است. نعوذبالله.

پسرجانم، چه بسیار نافرمانی‌که نجات یافته و بسیار اهل عمل که سقوط کرده‌اند. هر که دنبال راستی باشد سبکسار است، مخالفت با نفس رشد او است، هر ساعتی که بگذرد عمر را کم کند، و وای بر حال ستمکاران از احکم الحاکمین و دانای درون نهان‌کننده‌ها.

پسرجانم! چه بد توشه‌ای است برای معاد تجاوز بر عباد. در هر نوشیدنی گلوگیری امکان دارد و در هر لقمه به گلو ماندن هرگز به نعمتی نرسی جز با جدایی از نعمت دیگر؛ چه اندازه آسایش به رنج نزدیک است و تنگدستی به نعمت و مرگ به زندگی و بیماری به تندرستی. پس خوشا بر کسی که خاص خدا کند کردار و دانش و دوستی و دشمنی و گرفتن و نگرفتن و نهادن و گفتن و خموشی و کردار و گفتار خود را، و بَه‌بَه از دانایی که عمل کند و بکوشد و از شبیخون مرگ بهراسد و آماده باشد و مهیا گردد؛ اگرش پرسند اندرز دهد و اگرش وانهند خموش باشد. سخنش درس باشد و خموشیش از درماندگی در

پاسخ نباشد، و وای بر آن که گرفتار حرمان و خذلان و نافرمانی است و از خود نیکو شمارد آنچه را از دیگری بد دارد و به مردم عیب گیرد آنچه را خود به عمل آورد.

بدان ای پسرجانم! هر که شیرین‌سخن شد دوست داشتنی است و خدا تو را برای هدایتش موفق دارد و از اهل طاعتش مقرر سازد به قدرت خود؛ زیرا که او جواد و کریم است.

مقدمهٔ متن چاپی *مسالک و ممالک*

در احوال ابن ساوجی

مترجم کتاب

ترجمهٔ کتاب را در یک نسخهٔ جدیدنویس(که بعد از این به معرفی آن می‌پردازیم) به خواجه نصیرالدین طوسی (متوفی ۶۷۲ هق) و در نسخهٔ جدیدنویس دیگر به ابوالمحاسن محمدبن سعدبن محمد النخجوانی معروف به ابن ساوجی (زنده در ۷۳۲ هق) نسبت داده‌اند. این هر دو انتساب به دلایل و قرائنی که در اینجا بدانها اشاره می‌شود، درست نیست:

۱. شیوهٔ نثر کهن کتاب گواه است که در قرن پنجم یا ششم هجری از عربی به فارسی نقل شده است. استعمال لغات کهنه که فهرست آنها در پایان کتاب به دست داده می‌شود و شیوهٔ نثرنویسی [آن نیز] مؤید این ادعاست[، و] نثری چنین کهنه نمی‌تواند اثر قلم خواجه نصیر یعنی از قرن هفتم و یا از [سدهٔ] هشتم هجری، اثر ابن ساوجی، باشد.

۲. مقایسهٔ میان آثار منثور فارسی خواجه نصیر مانند *اوصاف الاشراف* یا آغاز و انجام [آن] با ترجمهٔ *مسالک و ممالک*، خود مؤید سستی این انتساب است.[چه،] شیوهٔ نثر خواجه، دیگر و اسلوب نثر این کتاب، دیگر است. [وانگهی] آثار کهنگی و قدمت در نثر *مسالک و ممالک* آشکار است و در نثر

خواجه نصیر چنین مواردی دیده نمی‌شود.[۱]

۳. در هیچ یک از مآخذ قدیم ذیل احوال خواجه نصیر و در فهرست مولفات او به چنین اثری از وی اشاره نشده است.

۴. وجود دو نسخه از *مسالک و ممالک* [به فارسی] به خط ابن ساوجی (که [وی] را در نسخهٔ مکتوبی [از] قرن دوازدهم هجری، مترجم دانسته‌اند) و هر دو خوانا و به خط نسخ خوش نوشته شده و پاکیزه و از هر گونه تصرف و اصلاح و قلم‌خوردگی معمول و مرسومِ نسخه‌های دستنویس مؤلفین، به دور است نیک می‌نمایاند که ابن ساوجی کاتب و نسخه‌نویس بوده است و ذکر او به نام مترجم در یک نسخهٔ قرن دوازدهمی، دلیل کافی و قاطع بر مترجم بودن او نمی‌تواند باشد.

به‌علاوه در این دو نسخه اغلاط املاییِ‌ای دیده می‌شود که نمی‌تواند از کاتبی باشد که خود مؤلف [بوده] است و واضح است که چون کاتب نسخه را از روی نسخهٔ دیگری نقل کرده و خط آن خوانا نبوده و یا وقوف بر معنی بعضی از کلمات نداشته، لذا نتوانسته است که برخی از کلمات را درست بخواند، و ناگزیر چنین کلمات را عیناً تصویر کرده است؛ مانند کلمه « حـال!» (ص ۲۶۳) که ترجمهٔ «سبخهٔ» به معنی زمین نمکزار است(و احتمال می‌رود که « نمکناک» یا چیزی شبیه این کلمه بوده) و کاتب به علت عدم وقوف، آن را به شکل غیر قابل قرائتی نقل کرده است.

۵. وجود نسخه‌ای ناقص از کتاب متعلق به کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه که بدون شک در قرن هفتم هجری و شاید میانهٔ ۶۵۰ و ۷۰۰ هـ.ق یعنی پیش از عهد ابن ساوجی کتابت شده است.

۶. از ابن ساوجی منظومه‌ای به نام *درة المعالی* در دست است(پس از این در حاشیهٔ صفحهٔ ۵ مقدمه به آن اشارت می‌رود) که اشعار آن سخت سست و

---

۱. آقای محمدتقی مدرس رضوی در کتاب احوال و *آثار خواجه نصیر طوسی* (طهران، ۱۳۳۴، ص ۳۱۷) نوشته‌اند: « انتساب این ترجمه به خواجه نصیر طوسی محقق نیست.»

ضعیف است و در مقام مقایسه می‌توان گفت که صاحب چنین اشعار کم‌پایه نمی‌تواند صاحب نثری بدان مایه باشد.

نسخه‌های *مسالک و ممالک*

۱. نسخهٔ شمارهٔ ۳۵۱۵ در ۱۳۸ورق متعلق به موزهٔ ایران باستان(تهران) که در قدیم به بقعهٔ شیخ صفی(اردبیل) تعلق داشته و از آنجا ابتدا به کتابخانهٔ دولت علیهٔ ایران و بعداً به موزهٔ ایران باستان انتقال یافته است.(نگاه کنید به عکس‌های شمارهٔ ۱ و ۲ و ۳)

این نسخه در طبع کتاب، اساس قرارگرفت؛ مگر در موارد افتادگی و سهو که ناگزیر نسخ دیگر مورد استفاده واقع شد و به نشانهٔ « م» شناسانده شده است. نسخهٔ مذکور رقم دارد و مورخ ۷۲۶ هق و به خط ابن ساوجی[1] است.

---

۱. پیش از این گفتیم که به استناد نسخه‌ای تازه‌نویس از قرن دوازدهم هجری موجود در کتابخانهٔ انستیتوی شرق‌شناسی لنین‌گراد که به شمارهٔ ۶ پس از این معرفی می‌شود، ابن ساوجی را مترجم *مسالک و ممالک* دانسته‌اند. میکلوخو مکلای(Nicholas Miklukho Maklai) در مقاله‌ای که ترجمهٔ آن در شمارهٔ دوم از سال دوم مجلهٔ *پیام نوین*، به نام نسخه‌های نفیس انستیتوی خاورشناسی شوروی طبع شده، و [ایضاً] در *فهرست نسخ جغرافیایی*(صص ۱۲-۱۴) موجود در انستیتوی مذکور با عنوان Opisanie tadzhishkikh i persidskikh rukopisel Instituta Vostokovedeniye [(چاپ مسکو، ۱۹۵۵م) به چاپ رسیده است]، همچنین به نقل از او، محمدتقی دانش‌پژوه در *فهرست نسخه‌های خطی کتابخانهٔ مرکزی*(ج ۸، ص ۱۱)، و ایضاً چارلز استوری[*ادبیات فارسی*(ج ۲، حواشی صفحات ۱۱۷-۱۱۹)، ۱۹۵۵م] [بر این مطلب اتفاق کرده‌اند.]

اما [ما] استدلال کردیم که این شخص نمی‌تواند مترجم باشد و مردی کاتب بوده است که دو نسخه از *مسالک و ممالک* هم به خط او در دست داریم. سپس چون اطلاعاتی دربارهٔ احوال وی به دست آمد، درج آنها در این حاشیه خالی از فایده نخواهد بود.

در کتاب *هدیة المعارفین و آثار المصنفین* تألیف اسمعیل پاشا بغدادی(استانبول، ۱۹۵۱-۱۹۵۵م) [و به نقل از او در *الاعلام* زرکلی] ذیل« ابوالمحاسن محمدبن سعید ابن محمد النخجوانی المعروف به ابن ساوجی» می‌نویسد: «**کان حیاً سنة اثنتین و ثلاثین و سبعمائة له *درة المعانی فی ترجمة***

اللآلی.»

ظاهر این است که مؤلف *هدیة العارفین* این مطلب را از روی نسخهٔ چاپ‌شدهٔ [مورخ ۱۳۱۵ هـق] *درة المعانی فی ترجمة اللالی* [، طبع استانبول] [که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ استاد مینوی دیده شد و ایشان مرا بر نسخهٔ مطبوع کتاب مطلع ساختند] نقل کرده است و بر طبع‌کنندهٔ کتاب *هدیة العارفین* اشتباه حاصل شده و نام پدر ابن ساوجی را به جای «سعد» به سهو «سعید» نوشته است.

نسخهٔ چاپ‌شدهٔ *درة المعالی* به قطع جیبی و شخصی به نام علی غالب، بانی طبع آن است و بنا بر مقدمهٔ چاپ‌کننده، از روی نسخهٔ خط مترجم یعنی [تحریر] ابن ساوجی، محفوظ در کتابخانهٔ ملی استانبول، چاپ شده است. خاتمهٔ نسخهٔ مذکور چنین است:« **تمت الرسالة علی ید العبد ابی المحاسن محمدبن سعدبن محمد النخجوانی یعرف بابن ساوجی سنة اثنتین و ثلثین و سبعمائة.**» [البته] تاریخ تألیف کتاب را روی جلد آن به غلط سنهٔ ۷۳۸ هـق نوشته‌اند و ظاهراً به استناد این مصراع از خطبهٔ کتاب [باشد]:« زهجرت طا و کاف و ذال رفته»که به حساب جمل، سال ۷۳۹ هـق می‌شود. اما چون تاریخ کتابت آن ۷۳۲ هـق بوده است، پس تاریخ ۷۳۹ و طبعاً ۷۳۸ هـق درست نیست. ظاهراً مصراع مذکور به صورت «ز هجرت باء و کاف و ذال رفته» بوده، و در طبع اشتباه حاصل شده است. [در اینجا] چند بیت از آغاز کتاب که با تاریخ ترجمه و نام مترجم [پیوند] دارد نقل می‌شود:

ذکرالله الاعلی

سپاس بی‌قیاس و حمد بی حدّ
خدایی را که دانش نیست در عدّ
....
....
امیرالمؤمنین شاه طریقت
کتابی گفته است اندر حقیقت
نهاده نام او «نثر اللّآلی»
به ترتیب تهجّی سر(ظ: بر) توالی
معانی لطیف بکر دارد
بداند هر که فکر بکر دارد
بر اندازم نقاب از روی این حور
بگویم ترجمه چون دُرّ منثور
به نام دُرّه شد موسوم حالی
سزای جبههٔ تاج معالی
ز ابن ساوجی باشد نشانه
بماند یادگاری در زمانه
ز هجرت طا(ظ: با) و کاف و ذال رفت
شد این نظم مترجم جمله گفته
خداوندا، ز تو توفیق خواهم
ز لطف تو همه تحقیق خواهم

نباید تردید کرد که نام درست پدر او «سعد» است؛ چنانکه در نسخ خطی *مسالک و ممالک* و نسخه‌های چاپی و خطی *درة المعالی* آمده، نه آنچنان که در *هدیة العارفین* نقل شده است. در باب زمان حیات او این نکته به دست می‌آید که ابن ساوجی مسلماً تا شش سال پس از نوشتن نسخهٔ مورخ ۷۲۶ هق *مسالک و ممالک*، یعنی تا عهد سرودن این منظومه، در قید حیات بوده است و باید او را از رجال اواخر قرن هفتم و اوائل قرن هشتم دانست و چون دو نسخهٔ تاریخ‌دار موجود به خط او(*مسالک و ممالک* و مجموعهٔ چهار رساله که بعداً معرفی می‌شود) در دو سنهٔ ۷۱۵ و ۷۲۶ هق در اصفهان کتابت شده است، شاید بتوان گفت که در این مدت ساکن اصفهان بوده است.

گفتیم که یک نسخهٔ تاریخ‌دار دیگر به خط وی در دست هست و آن مجموعه‌ای است متعلق به کتابخانهٔ دوست بزرگوار آقای دکتر اصغر مهدوی، استاد دانشگاه، محتوی بر [این] چهار رساله: رسالهٔ عربی « کلمات باباطاهر عریان»، رسالهٔ « المخمسات»، رسالهٔ « المعشرات»، و « اوصاف الاشراف» خواجه نصیر طوسی. هر یک از این چهار رساله نیز به ترتیب [به این شرح تاریخ تحریر دارد]:

۱. تم و الحمدلله رب العالمین... علی یدی العبد الضعیف الراجی عفو ربه الاحد ابی المحاسن محمدبن سعدبن محمد یعرف بابن الساوجی غفرالله له و لوالدیه و لمن قال آمین یا رب العالمین یوم **الجمعة** فی أواخر من شعبان سنة خمس عشرة و سبعمائة بمدینة

اصفهان(عکس شمارهٔ ۸)؛

۲. تمت المعشرات بمدینهٔ اصفهان فی أواخر شعبان سنهٔ خمس عشره و سبعمائهٔ الحمدلله رب العالمین و یتلوه المخمسات؛

۳. تمت المخمسات یوم الاربعاء فی شهر شعبان سنهٔ خمس عشرهٔ و سبعمائهٔ بمدینهٔ اصفهان علی یدی العبد الضعیف المفتقر الراجی عفو ربه الاحد ابی المحاسن محمدبن سعدبن محمد یعرف بابن الساوجی احسن الله عاقبته غفرالله لمن قال آمین یا رب العالمین حامداً و مصلیاً و مسلماً؛

۴. تمت الرسالهٔ فی ذکر اوصاف الاشراف بحمدالله العزیز و منه یوم الاحد العشرین من شعبان المعظم سنهٔ خمس عشرهٔ و سبعمائهٔ علی یدی العبد الضعیف الراجی عفو ربه الاحد أبی المحاسن محمدبن سعدبن محمد یعرف بابن الساوجی غفرالله و لوالدیه و لجمیع المؤمنین و المسلمین آمین رب العالمین بمدینهٔ اصفهان.

اطلاع دیگری که از این شخص به دست آمد نکته‌ای است که استاد جلال همایی در مقدمهٔ کتاب *کنوز المعزمین*، تصنیف ابن سینا(تهران، ۱۳۳۱ ش)، نوشته‌اند و مطالب ایشان عیناً برای اطلاع نقل می‌شود:

«در پاره‌ای از کتب مربوط به علوم غریبه از این کتاب(یعنی کنوزالمعزمین)... نام برده‌اند، از جمله کتاب *حل المشکلات* تألیف ابوالمحاسن محمدبن سعدبن محمد معروف بابن الساوجی که در عهد شاه عباس کبیر(۹۸۵-۱۰۳۸هق) می‌زیسته و کتاب خود را [در] همان ایام و به طور قطع قبل از *کشف الظنون* تألیف کرده است....

استنباط استاد همایی در باب اینکه ابن ساوجی در عهد شاه عباس کبیر می‌زیسته به علت احتوای وقایع و مطالبی[متعلق] به عهد پادشاه مذکور است که در کتاب *حل المشکلات* وجود دارد و طبعاً قرینه و اماره‌ای بر زمان تألیف کتاب می‌تواند باشد. اما در این ایام اخیر که در باب ابن ساوجی از رجال قرن هشتم هجری با ایشان صحبت شد، فرمودند که در نسخهٔ مذکور احتمال تصرفات زیاد از کاتب می‌رود و امکان بسیار هست که مطالب و وقایع عهد شاه عباس را کاتب بر اصل *حل المشکلات* افزوده باشد. یعنی اگر ابن ساوجی مؤلف *حل المشکلات*، شخص دیگری نباشد(چنان‌که قرائن قوی بر این ادعا وجود ندارد) از وی دو تألیف می‌شناسیم؛ یکی *حل المشکلات* و دیگر *درهٔ المعالی* و بنابر ذکر میکلوخو ماکلای، ابن ساوجی مترجم رساله‌ای هم از زبان عربی به زبان فارسی است دربارهٔ الفبا منسوب به شهاب الدین

کاتب در پایان نسخه می‌نویسد:

تمام شد ترجمهٔ «مسالک و ممالک» به پیروزی روز آدینه چهارم محرم المیمون سنهٔ ست و عشرین و سبعمائهٔ الهجرهٔ علی یدی العبد الضعیف المفتقر الراجی عفو ربه الاحد ابی المحاسن محمدبن سعدبن محمد النخجوانی المعروف بابن الساوجی غفرالله له و لوالدیه و لمن قال آمین یا رب العالمین بمدینهٔ اصفهان حماهاالله تعالی عن الحدثان.

۲. نسخهٔ شمارهٔ ۳۱۵۶ در ۱۱۱ ورق متعلق به کتابخانهٔ ایاصوفیه(در ترکیه) که به توسط استاد مجتبی مینوی عکس‌برداری شده و فیلم و عکس آن در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران موجود است. (نگاه کنید به عکس شمارهٔ ۴) اختلافات این نسخه را به علامت «ت» در ذیل صفحات نقل کرده‌ام و در بعضی از موارد به علت صحت این نسخه یا سقط نسخهٔ دیگر، صورت مذکور در نسخهٔ «ت» را در متن قرار داده‌ام. بر ترنج پشت این نسخه نوشته شده است:

کتاب ترجمهٔ المسالک و الممالک لخزانهٔ الکتب(کذا) المخدوم ... ضیاءالملهٔ و الحق و الدین حسین بن المولی المرحوم السعید اقضی القضاهٔ فی زمانه و عصره فخرالملهٔ و الحق و الدین احمد بن سراج دامت معالیه و طاب مثواه.

آقای مینوی در یادداشت خود این نسخه را کتابت قرن هشتم هجری دانسته‌اند، و در آخر این نسخه، سه ورقی که به جای اوراق ساقط شده آمده، افزوده‌اند که از قرن نهم هجری است. [در ضمن] هلموت ریتر هم این نسخه را معرفی کرده است.[1]

پایان این نسخه به طور مشوشی کتابت شده [که ما] سطور آخرین آن را در صفحهٔ ۲۷۴ نقل کرده‌ایم.

۳. نسخهٔ شمارهٔ ۱۲۷۱ در ۱۵۷ ورق متعلق به کتابخانهٔ ملی وینه

مکتوب(؟) که من اطلاعی از آن ندارم و میکلوخو ماکلای هم نشانه‌ای از آن به دست نمی‌دهد. (*پیام نوین*، ج ۲، ش ۲، ص ۱۰)

1 . «Philologika», Der Islam, 1930, p 56.

(اطریش) که جدیدنویس است و در مواردی که نسخه‌بدل آن نقل شده است، آن را به علامت «و» مشخص ساخته‌ایم. عکس و فیلمی از این نسخه در کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه موجود است. وصف [آن] در *فهرست* فلوگل(ج ۲، ص ۴۲۴) [ذیل] «ترجمهٔ المسالک و الممالک» آمده است. دخویه موارد اختلاف این نسخه را از لحاظ اضافات و اختلافات دیگر با متن عربی اصطخری در ذیل صفحات چاپ متن عربی نقل کرده و این نسخه را به علامت E شناسانیده است. (نگاه کنید به عکس شمارهٔ ۵)

پایان این نسخه چنین است:

به واسطهٔ عموم معانی و خصوص فواید، این کتاب را که مشهور است به *مسالک و ممالک* از زبان عربی به زبان فارسی درآوردیم تا خوانندگان از آن مفید و شنوندگان مستفید شوند و موسوم به کتاب *ترجمهٔ المسالک و الممالک* شد و الحمدلله وحده تم الکتاب بعون الملک العزیز الوهاب من مصنفات خواجه نصیرالدین طوسی غنیه رحمهٔ الله الباری و علی من قرأ هذا الکتاب آمین.

سخنی در احوال حسینی آوی علوی

به قلم
محمدتقی دانش پژوه

آوی ترجمان «عهدنامه»

حسین بن محمدبن ابی الرضا حسینی علوی آوی به نام شرف الدولهٔ تاج الاسلام علی فامنینی وزیر(همان که ابن الساوجی *درة المعالی فی ترجمة اللئالی* خود را در ۷۲۹ ه.ق به نامش ساخته و گویا این مجموعه را روی هم به او ارمغان داده است)«عهدنامهٔ» امیرمومنان(ع) را به مالک اشتر در یک مقدمه و دو مقاله و یک خاتمه به فارسی برگردانده و آن را بسیار شیوا و رسا و شگفت انگیز و بی‌همتا خوانده است؛ مانند درختی که بیخش از دریای دانش یزدانی آب خورده و میوه‌ای که از بستان پیامبری چیده شده و بوی خوش آن باغ را دارد.

او در آغاز و انجام، آن را «عهدنامه» خوانده است.

از این آوی در اعلام الشیعهٔ تهرانی(ج۸، ص۵۸) و *اعیان الشیعهٔ* عاملی(ج۲۷، ص۱۲۷) یادی شده و از او است ترجمهٔ آزاد *محاسن اصفهان ما* اثر فرّوخی که برای غیاث الدین محمد رشیدی وزیر در سال ۷۲۹ ه.ق در هشت باب ساخته است. عاملی می‌گوید که نسخه‌ای از آن را در کتابخانهٔ شریعت‌مدار رشتی دیده است و آن باید همان باشد که همین رشتی به عباس اقبال داده است (صفحهٔ و، دیباچهٔ چاپ آن در ۱۳۲۸ش) و اکنون در دانشگاه تهران(به شمارهٔ ۱۷۴۹) نگهداری می‌شود(: دیباچهٔ نگارنده بر *سوانح الافکار* رشیدی، ص ۳۳، *فهرست* روالتر هینتس برای نسخه‌های فارسی کشور آلمان، شمارهٔ ۳۵۵).

آوی در این ترجمه از سال ۷۲۹ ه.ق یاد می‌کند و از همان فامنینی بسیار می‌ستاید و او را وزیر می‌خواند.

دو آوی دیگر هم داریم:

یکی شمس‌الدین محمدبن ابی‌طالب(گویا: *اعلام الشیعة*، ج۸، ص۱۷۵) که در ۷۳۵ یا ۷۳۸ زنده بوده و در مجموعهٔ شمارهٔ ۲۸۶ کتابخانهٔ مجلس سنا(ج۱، ص۱۴۵) و *فهرست* فیلم کتابخانهٔ مرکزی *دانشگاه* به شمارهٔ ۱۴۳۶، ج۱، ص۶۰۰)، نام او و دومین آوی به نام زین‌الدین آمده است(: دیباچهٔ *اخلاق محتشمی*، ص ۳۰). همچنین از محمدبن‌حسن‌بن‌محمدبن ابی‌الرضا العلوی که گویا برادرزادهٔ او است یاد شده، و از آثار او است *مسائل فی النحو* (*فهرست دانشگاه* ۴، ص۴۲۴۸)

این نسخه در مجموعه‌ای در کتابخانهٔ چستربیتی در دوبلین(*فهرست*، ج۳، ص۷۲ شمارهٔ ۳۰۸) در ۱۴۸ برگ ۱۵ سطری به نسخ خوش ابن الساوجی نخجوانی (زندهٔ در ۷۲۹) در همهٔ شماره‌ها (*فهرست فیلم‌های دانشگاه*، ج ۲، ص۱۴۱، فیلم شمارهٔ ۳۴۳۲، عکس شمارهٔ ۷۰۶۲) دارای:

۱. *درة المعالی فی ترجمة اللئالی* از خود ابو المحاسن محمدبن سعدبن محمدبن سعید ابن الساوجی نخجوانی در ترجمهٔ نثر اللئالی برای صاحب اعظم شرف الدین علی که به اصفهان آمده بود، نوشتهٔ همان ابن الساوجی در همین شهر ۷۲۹ هـ.ق (صص۱-۴۷) نام کتاب و تاریخ[تحریر] در پایان آمده است.
در فهرست قاهره (ش ۲۴۲۱) از نسخهٔ دیگر آن (۳۳۵ ادب تیمور) یاد شده است.

این ترجمه در استانبول در ۱۳۱۵ هـ.ق چاپ شده و تاریخ سرودن آن ۷۳۲ هـ.ق است (*دانشمندان آذربایجان*، ص ۲۱، شمارهٔ ۶۶۳).

از او است *شرح دعوات سهروردی* (ج ۵، شمارهٔ ۱۲۵۷۵ *فهرست* مجلس، از سدهٔ ۱۰؛ گویا هم لیدن، ج ۳، شمارهٔ ۷۷۴۲۹، *فهرست*، ج ۴، ص۳۰۲، شمارهٔ ۲۱۱۷) من آن را در گفتارم دربارهٔ« نیایش سهروردی»(در *جشن‌نامهٔ آرام*) شناسانده‌ام.

نسخه‌ای از *مسالک و ممالک* فارسی در موزهٔ ایران باستان[، نوشتهٔ هم او به

تاریخ ۷۲۶هـ.ق، تحریر شده در اصفهان هست] که از کتابخانهٔ خاکجای شیخ صفی اردبیلی است(*نشریه* شمارهٔ ۲، ص ۱۲۷؛ *فهرست فیلم‌ها*، ج۱، ص۱۹۴؛ *فهرست منزوی*، شمارهٔ ۳۹۸۳؛ دیباچهٔ چاپ افشار، صص ۱۴، ۱۵ و ۳۶؛ نشریهٔ شمارهٔ ۳۳۱ دانشگاه).

هم نوشتهٔ او است مجموعهٔ شمارهٔ ۵۹۳ کتابخانهٔ دکتر اصغر مهدوی در اصفهان در ۷۱۵ هـ.ق (نشریهٔ شمارهٔ ۲، صص۲۶ و ۱۲۷؛ *فهرست فیلم‌ها*، ج۱، ص ۶۰۸، فیلم شمارهٔ ۱۵۵۸). او نسخه‌ای از *السامی فی الاسامی* را برای فرزندش ابوطاهر محمد در روز سه‌شنبه ۱۰ ع ۷۱۱/۱ در سلطانیه نوشته است(*خوشنویسان بیانی*، ج۴، ص۱۶).

۲. *الدر المنثور* یا *مائهٔ کلمهٔ علی (ع)* با ترجمهٔ رشید وطواط، همان «مطلوب کل طالب من کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع)» (چاپ محدث ارموی در ۱۳۴۲ش) نوشتهٔ همین ابن الساوجی در اصفهان در یک شنبه نزدیک به پایان رمضان ۷۲۹(صص ۴۸-۷۹).

۳. *دفتر خردنمای جان افروز یا خردنامه* از ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی (*فهرست فیلم‌ها*، ج ۱، صص۴۸۶، ۶۶۶ و ۷۱۹ و ۸۱۴؛ *فهرست منزوی*، ص۱۶۰۱) که در آن سخنان علی (ع) را با *شاهنامهٔ* فردوسی و گفته‌های انوشروان و پرویز و بزرگمهر و لقمان و ارسطو سنجیده است. نوشتهٔ همان ابن الساوجی در روز یکشنبه ۲۳ ذق ۷۲۹ (صص۸۰-۱۰۹، آغاز افتاده:« ماند و ناخوبی‌های او خوب نماید»، برابر با سطر ۴ صفحهٔ ۲، چاپ ۱۳۴۷ و دو بند پایان را هم ندارد).

این دفتر همانند یا پیروی گونه‌ای است از *بریدالسعادهٔ* محمدبن غازی ملیطوی ساختهٔ برای کیکاوس سلجوقی(۶۰۹-۶۱۰ هـ.ق) در سال ۶۰۶ هـ.ق (چاپ ۱۳۵۱ ش، تهران، ص ۳۸۸).

۴. *وصیهٔ علی للحسین (ع) با ترجمهٔ منظوم* نوشتهٔ همین ابن الساوجی نوشتهٔ خود او در ۷۲۹ هـ.ق در همان اصفهان (صص۱۱۰-۱۱۶).

آغاز این یکی همان است که در نسخهٔ کتابخانهٔ اسماعیل صائب (به شمارهٔ ۳۷۷۵) نوشتهٔ یونس‌بن ابی‌بکر در روز شنبه ۷ ج ۶۸۱۹۱ آمده است و در پایان یکی نیستند. در پایان این یکی بندی است بدین‌گونه:

بوستانیست این کتاب شریف — گشته آن جان پاک و طبع شریف
گل او دلگشای و جان‌پرور — جرم او تازه در بهار و خریف
معنی او را کثیر و لفظ قلیل — مایه او را گران و حجم خفیف

که در نوشتهٔ ابن الساوجی نیامده است. (نیز فهرست *منزوی* شمارهٔ ۳۳۰۲)

۵. شرح فارسی همان آوی بر عهد[مالک] اشتر نوشتهٔ همان ابن الساوجی در روز شنبه ۵ ع ۷۳۰/۲ (صص۱۱۷-۱۴۸ عکس).

این مجموعه را گویا ابن الساوجی برای همان فامنینی وزیر ساخته و پرداخته و به او ارمغان کرده است.

محمدتقی دانش پژوه، تهران، مهر ۱۳۵۹

تصویر صفحات آغازین و پایانی
ترجمهٔ عهدنامه

آغاز نسخهٔ ترجمهٔ آوی صفحهٔ ۱



غرایب حمدی کی زبان زبان از مذاکرهٔ اسم جلال آن
لال آید و رغایب مدحی که بینش آفرینش از مطالعهٔ وصف
کمال آن کلال یابد سزاوار آفریدگاری جل جلاله
کی تصرف در جلالت آب نمودند
خرد کردم زنده جانها بسوزند
و پروردگاری را عمّ نواله که
کفر و اسلام در رهش پویان — وحده لا شریک له گویان
پادشاهی عزّ شانه کی اسرار ملک و ملکوت در نهاد
بنی آدم نهاد و ایشان را بسم اکرام و تعظیم با انعام و تکریم
بحکم محکم و لقد کرّمنا داد ایشان بدان درصلات
صلواتی کی اذیال کمال آن با دامن قیامت منتهی باشد و تحف
تحیاتی کی اطناب آن مسامیر خلود متصل بود نثار روضهٔ

آغاز نسخهٔ ترجمهٔ آوی صفحهٔ ۲

زاهره و تربهٔ طاهرهٔ افضل کاینات و اکمل موجودات
محمد رسول الله علیه و علی آله و اصحابه اضعاف تلک
الصلوات و التحیات کی آفتاب جهان تاب هدایت و ارشاد او
روی عالم را از غبار ظلمت ضلالت و جهالت پاک گردانید
و بعثت مرحمت انا ارسلناک خلایق را از شرک شرک رهانید
و درود و ستایشی که صحایف لطایف آن از زینت صدق و صفا
خالی باشد و تحایا و سلامی کی اخایر ذخایر آن از کدورت
سمعه و ریا خالی بوذ بروان عترت ابرار و اصحاب اخیار او
کی حقیقت گلبستان شریعت و بلبل گلستان طریقت
اندباذ ما دامت السموات ● اما بعد چنین گوید محرر
این کلمات و مقرر این ملکات اضعف عباد الله تعالی الحسن
بن محمد بن ابی الرضا الحسینی العلوی الآوی
الکریم جده و ابیه یوم یفتقر المرء من اخیه کی عقل
دانا را کی فرمان فرمای ممالک وجود انسانست مقرر و محقق
بوذ کی انتظام نظام عالم و اتساق امور بنی آدم برای جهان

پایان نسخهٔ ترجمهٔ آوی

جمیل و نام نیک دنیا مالک و تمام تمت و تضعیف کرامت او را
توفیق رفیق کرده اند و خاتمهٔ حال را بعواطف سعادت و شهادت
ارزانی فرماید چه همگان را بازگشت با اوست تعالی و تقدس
غایت مکارم اخلاق و نهایت حکمت مدن و سیاست و کمالات
تربیت علی که اولیا و اوصیا از انبیا و رسل میراث یافته اند در این
عهدنامه با دایی خوش و نوایی دلکش می گوید
زبان ناطقه لال است در بیان علی ز لا العلم بعانت از زبان علی

تمت الترجمة علی یدی العبد الضعیف
المفتقر الراجی عفو ربه الاحد ابی المحاسن
محمد بن سعد بن محمد النخجوانی یعرف بابن الساوجی
احسن الله عاقبته و غفر لوالدیه یوم
السبت [illegible] لآخر سنة سبعمائة
بمدینة اصفهان صانها الله تعالی
عن الحدثان و طوارق الزمان امین رب العالمین

متن وصیّت‌نامه
(منظوم)
همراه با ترجمه و تحلیل آن

کردم آغاز این به نام خدای هم خطابخش و هم خطابخشای

أوصي أميرالمؤمنين لِولَدِهِ الحُسَينِ - عَلَيهِما السلامُ.

گفت: سلطان اولیا به حسین کای دل آرام جان و قرهٔ عین:

۱. **فَقالَ یا بُنَیَّ: أُوصِیکَ بِتَقوَی اللهِ - عَزَّ و جَلَّ- فِي الغَیبِ وَ الشَّهادَة،**[۱]

گوش می‌دار جانب یزدان در همه حال آشکار و نهان

در خطبهٔ «وسیله»[۲]، عبارت یادشده بدین‌گونه آمده است:
«علیکُم بتقوَی اللهِ فِی الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ ...»
[بر شما باد به پاکی و پرهیزگاری امور الهی در آشکار و نهان.]
تقوی و پرهیزگاری در قرآن کریم نیز مورد عنایت قرار گرفته و فرموده است:
«وَ مَن یَتَّقِ اللهِ یَجعل لَهُ مَخرجاً و یَرزُقهُ مِن حیثُ لایَحتَسِب.»[۳]

***

۲. **و کَلِمَةِ الحَقِّ فِي الرِّضا و الغَضَبِ،**[۴]

راست‌گو ای نگار مردم چشم در نسیم رضا و آتش خشم

---

۱. تحف، ص ۸۹.
۲. تحف، ص ۱۰۰.
۳. *الطلاق*، ص ۲.
۴. تحف، ص ۸۹.

این جمله عطف به«بتقوی الله» پیشین است و با همین ساختار در خطبهٔ« وسیله» آمده[1] و معنی آن به نثر فارسی چنین است: بر شما باد سخن حق گفتن در حالت آرامی و خشم.

***

۳. و القَّصدِ فِی الغِنی و الفَقرِ،[2]

گر توانگر بوی و گر درویش نه کم از کم ده، و نه بیش از بیش

این جمله هم عطف به« بتقوی» است، و با همین ساختار در خطبهٔ «وسیله»[3] آمده و معنای آن چنین است: بر تو باد میانه‌روی در توانگری و درویشی.

از یکسانی و قرابت ساختار کلمات قصار مولای متقیان علیه‌السلام که در خطبه‌ها و حدیث‌ها و روایت‌های گوناگون آمده، افزون بر اهمیت مفهوم و محتوای آنها، دلیلی است بر صدور آنها از منهجی واحد و یگانه، و تأکیدی است بر لزوم رعایت موضوعی که برآمده از ساختار جمله است.

***

۴. و العَدلِ فِی الصِّدِّیقِ و العَدُوِّ،[4]

داد کن در میان دشمن و دوست داد مغز است و آفرینش پوست

[و با دوست و دشمن عدالت.]

این جمله نیز عطف به« بتقوی» است، و در خطبهٔ «وسیله» ساختار آن بدین‌گونه است: «و بالعَدلِ علی العَدُوِّ وَ الصِّدیقِ.»[5]

تقدم عدوّ بر صدّیق در جملهٔ منقول از خطبهٔ«وسیله» در تحف، وجه

---

۱ . تحف، ص ۱۰۰.

۲ . تحف، ص ۸۹.

۳ . تحف، ص ۱۰۰

۴ . تحف، ص ۸۹.

۵ . تحف، ص ۱۰۰.

استحسانی دارد؛ ازآن‌رو که رعایت عدل در خصوص دشمن، با دشواری و سختی همراه است.

محدث قمی در *سفینهٔ البحار*[1] آورده است:

سئل امیرالمؤمنین(ع) ایّما افضل العدل او الجود؟ قال: العدل یضع الأمور مواضعها، والجود یخرجها عن جهتها، والعدل سائس عام، والجود عارض خاص، فالعدل اشرفها و افضلها.

***

۶. **والعَمَلِ فِی النّشاطِ و الکَسَلِ،**[2]

زنده می‌دار در نشاط و کسل　　صورت علم را جمال عمل

[و عمل در حالت شادی و نشاط، و کسالت.]

این جمله هم عطف به« بتقوی» است، و در خطبهٔ« وسیله» به جای کلمهٔ «العمل»، کلمهٔ «بالعمل» آمده؛ ازآن‌رو که در آغاز آن در خطبهٔ یادشده معطوف علیه جملهٔ« علیکم بتقوی» است، و چون دو جمله میان معطوف و معطوف علیه فاصله انداخته، حرف جرّ« ب» را ظاهر ساخته است، و بهتر بود در همهٔ جمله‌هایی که در این بخش عطف به « بتقوی الله» شده، حرف جر « ب» ظاهر باشد.

کلمهٔ« العمل» دارای حرف« ال» عهدی، و منظور این است که عمل را پسندیده و مطلوب انجام دهد؛ خواه در حالت خوشحالی و خواه در حالت کسالت، و انجام عمل درحالت کسالت می‌رساند که انجام‌دهنده به اهمیت عمل توجه دارد.

***

۷. **و الرِّضا عَنِ اللهِ فی الشِدَّة و الرَّخاء،**[3]

باش راضی به حکم یزدانی　　گاهِ دشواری، و تن‌آسایی

---

۱. ج۲، ص ۱۶۶.

۲. *تحف*، ص ۸۹

۳. *تحف*، ص ۸۹

[و خشنود و راضی از خدای متعال در حالت‌های سختی و راحتی.]
این جمله و پنج جملهٔ پیشین همان‌گونه که گفته شد عطف به جملهٔ « بتقوی» است، و در خطبهٔ « وسیله» با همین ساختار آمده است.[۱]

***

۸. **یا بُنَیَّ: ما شَرٌّ بَعدَهُ الجَنَّةُ بِشَرٍّ، و لاخَیرٌ بَعدَهُ النّارُ بِخَیرٍ،**[۲]

بد نباشد بَدِ بهشت‌گشای   خوش نباشد خوش جحیم‌نمای

[شری که پس از آن بهشت باشد وجود ندارد و همین‌طور خیری که بعد از آن دوزخ باشد وجود ندارد.]

در خطبهٔ«وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۳] و *تحف العقول*،[۴] کلمهٔ«بشرّ» مقدم بر عبارت «بعدهُ الجنّة» است، و ازاین‌رو ترکیب نحوی هر دو ساختار مناسب می‌نماید. حرف نفی«ما» شبیه به لیس با اسم مرفوع و خبر منصوب استعمال می‌شود و در کاربرد فصیح آن، خبر مزیّن به حرف جرّ«ب» است(بِشَرٍّ) و متعلق مجرور کلمهٔ «موجود» مقدّر از افعال عموم و جار مجرور مستقر است. جملهٔ «بعدهُ الجنة» مبتدا و خبر(«الجنة» مبتدا و مؤخر، و«بعدهُ» خبر و مقدم) و این جمله از برای«ما شرّ» صفت است و بنابراین فصل میان صفت و موصوف فصیح و روا نیست، ولیکن گاه تأکید در معنی جمله ایجاب می‌کند که فصل را روا دارند؛ پس هر یک از دو ساختار یادشده با اعتباری همراه است و در هر صورت« بِشرًّ» خبر و دارای محل و موقعیت نصب است و متعلق آن کلمهٔ «موجود» است و ازاین‌رو ترجمه‌ای که در *تحف*،[۵] آمده است [یعنی: شری که به دنبالش بهشت باشد شر نیست، و خیری که به دنبالش دوزخ باشد خیر نیست]، مناسب نیست؛ زیرا این

---

۱. تحف، ص ۱۱۰
۲. تحف، ص ۹۰.
۳. ص ۳۴.
۴. ص ۱۰۰.
۵. ص ۱۰۰.

پرسش پدید آید که اگر شر نیست از چه رو کلمهٔ« شر» بر آن اطلاق کرده‌اند؟ پس مناسب می‌نماید که بر اساس توجه به متعلق خبر (موجود)، ترجمه شود و ترجمهٔ آن نزدیک به این عبارت باشد:« شری که بعد از آن بهشت باشد وجود ندارد، و همین طور خیری که بعد از آن دوزخ باشد، وجود ندارد.»

در جملهٔ مورد نظر در نسخهٔ ترجمهٔ منظوم، به جای« ما خیر» کلمهٔ« لا خیر» آمده که مناسب‌تر همان« ما خیر» است که در خطبهٔ« وسیلهٔ» *کافی* و *تحف* نیز آمده و شاید ضبط« لا خیر» از تصرف کاتبان باشد، اما در هر حال رعایت اصول بلاغت و جناس لفظی و عطف،« ما خیر» را ایجاب می‌کند. در *نهج البلاغه*[۱] آمده است:« ما خَیرٌ بِخَیرٍ بَعدهُ النّارُ، و ما شَرٌّ بِشَرٍّ بَعدَهُ الجَنَّةُ»[خوشی و نیکی که پس از آن آتش باشد خوشی نیست و ناخوشی و بدی که پس از آن بهشت باشد ناخوشی نیست] و در آن حرف« لا» مشاهده نمی‌شود.

***

۸. وَ کُلُّ نَعِیمٍ دُونَ الجَنَّةِ مَحقُورٌ،[۲]

هر چه آن جز بهشت دیدار است گرچه باشد عزیز، بس خوار است

[هر نعمتی در برابر بهشت کوچک و ناچیز است.]

این جمله با همین ساختار در *روضهٔ کافی*[۳] و *تحف العقول*[۴] آمده و بسیار مناسب با کلمهٔ پیشین است که خوبی‌ها با بهشت و بدی‌ها با دوزخ وصف شده بود در مفهوم جملهٔ پیشین نیز این مناسبت آشکار است.

در *نهج البلاغه*[۵] نیز این جمله آمده و چنین ترجمه شده است: «و هر نعمتی نازل‌تر از بهشت، کوچک و بی‌اهمیت است.»

***

---

۱ . فیض الاسلام، ص ۱۲۷۰.

۲ . *تحف*، ص ۹۰.

۳ . *تحف*، ص ۱۰۰.

۴ . *تحف*، ص ۱۰۰ .

۵ . فیض الاسلام، ص ۱۲۷۰.

۹. وَ کُلُّ بَلاءٍ دُونَ النّارِ عافِیَةٌ،[۱]

هر بلا را که هست جز آتش   چون گل باغ عافیت دان خوش

[هر بلایی در برابر آتش دوزخ عافیت و آرامش است.]

این جمله مانند دو جملهٔ پیشین(۷ و ۸) در همان صفحه‌های *روضهٔ کافی* و *تحف العقول* آمده و فیض الاسلام نیز(همان صفحه) در ترجمهٔ *نهج البلاغه* آن را چنین ترجمه می‌کند: «و هر بلا و گرفتاری کمتر از آتش، آسایش و آسودگی است.»

***

۱۰. اِعلَم یا بُنَیّ: مَن اَبصَرَ عَیبَ نَفسِهِ شَغَلَ عَن عَیبِ غَیرِهِ،[۲]

هر که در چشم خویش خس بیند   چون تواند که عیب کس بیند!

[ای پسرم بدان: هر کس عیب خویش بیند، به عیب دیگران نپردازد.]

در خطبهٔ «وسیله» آمده است:[۳]

«أیُّها الناس: إنّه مَن نَظَرَ فِی عَیبِ نَفسِهِ شَغَلَ عَن عَیبِ غَیرِهِ».

در *نهج البلاغه* نیز چنین مذکور است:[۴] «مَن نَظَرَ فِی عَیبِ نَفسِهِ اِشتَغَلَ عَن عَیبِ عَیبِ غَیرِهِ».

[هرکه در عیب خویش بنگرد از عیب دیگری بازماند.]

فعل «نَظَرَ» که در جملهٔ *روضه* و *تحف* آمده، گویاتر از «اَبصَرَ» در جملهٔ وصیّت است،[۵] زیرا اِبصار بیشتر به معنی نمایاندن آمده و در معنی ثلاثی مجرد کمتر به کار رفته است.

فعل «شغل» نیز وقتی که با حرف جرّ «عَن» متعددی شود، دلالت بر اعراض

---

۱. *تحف*، ص ۹۰.

۲. *تحف*، ص ۹۰.

۳. روضه کافی، ص ۲۷؛ *تحف*، ص ۹۵.

۴. فیض الاسلام، ص ۱۲۴۹.

۵. *تحف*، ص۹۰.

و دوری جستن از کاری را می‌رساند.

***

۱۱. **مَن رَضِیَ بِقِسمِ اللهِ لَم یَحزَن عَلی ما فاتَهُ،**[۱]

هر که تن در دهد به قسمت‌ها — نخورد غم به فوت نعمت‌ها

[هر که به روزی خدا خشنود باشد به آنچه از دست داد افسوس نخورد.]

جملهٔ یادشده در *نهج البلاغه*[۲] با همین ساختار است، ولیکن به جای کلمهٔ «بقسم الله»، عبارت «برزق الله» آمده، کما اینکه در *روضهٔ کافی*[۳] و *تحف العقول*[۴] نیز به صورت اخیر مذکور است: «من رضی برزق الله لم یأسف علی ما فی ید غیره.»

در وصیت *تحف العقول*،[۵] پس از جملهٔ «من ابصر عیب نفسه ...»(: شمارهٔ ۱۰) جملهٔ دیگری دیده می‌شود که در این منظومه نیست و پس از آن جملهٔ «من رضی ...» آمده و چنین است: «من تعری من لباس التقوی لم یستتر بشیء من اللباس.»[: هر که از جامهٔ پرهیزکاری و تقوی برهنه باشد، جامه‌ای [جز از زشتی‌ها و عیب‌ها] پوشش نیابد.]

***

۱۲. **و مَن سَلَّ سَیفَ النَّفسِ قُتِلَ بِهِ،**[۶]

هر که تیغ ستم کشد بیرون — فلکش هم بدان بریزد خون

[هر که تیغ نفس اماره برکشد بدان کشته شود.]

جملهٔ پیش در *نهج البلاغه*[۷] ترجمهٔ فیض الاسلام، با همین ساختار آمده و

---

۱ همان.

۲ . فیض الاسلام، ص ۱۲۴۹ .

۳ . ص ۲۷.

۴ . ص ۹۵.

۵ . ص ۹۰.

۶ . *تحف*، ص ۹۰.

۷ . ص ۱۲۴۹.

به جای کلمهٔ «النفس» واژهٔ «البغی» ذکر شده و ترجمهٔ آن چنین است: هر که شمشیر ستم بیرون کشد به همان شمشیر کشته شود.

جمله «سَیف البَغی» که در خطبهٔ «وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[1] و وصیت و خطبهٔ «وسیله» در *تحف العقول*[2] و *نهج البلاغه* آمده مناسب‌تر از «سیف النفس» است، زیرا مجاز در شمشیر نفس دورتر از مجاز شمشیر در ستم و ظلم است.

محدث قمی در *سفینهٔ البحار*[3] بیانی در تعریف« بغی» دارد که گزیدهٔ آن چنین است:« البغی مجاوزة الحدّ و طلب الرفعة و الاستطالة علی الغیر.»

***

۱۳. و مَن حَفَرَ لِأَخیه بِئراً وَقَعَ فیها،[4]

هر که بهر بَرادران بر راه　　　چاه سازد هم اوفتد در چاه

[چه مکن بهر کسی　　　اول خودت اُفتش رسی.]

در خطبهٔ« وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[5] جملهٔ مذکور با ساختار یادشدهٔ فوق آمده است.

***

۱۴. و مَن هَتَکَ حِجابَ أخیهِ اِنکَشَفَت عَورَةُ بَیتِهِ،[6]

وَر دَرَد پردهٔ برادر خویش　　　پاره بیند نقاب خواهر خویش

[هر که پرده برادر خویش بدرد، عیب خانه‌اش آشکار گردد.]

ساختار این جمله در خطبهٔ« وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[7] و *تحف العقول*[1] به جای

---

۱ . ص ۲۷.
۲. صص ۹۰- ۹۵.
۳ . ج ۱، ص ۹۰.
۴ . *تحف*، ص ۹۵.
۵ . ص ۲۷.
۶ . *تحف*، ص ۹۰.
۷ . ص ۲۷.

کلمهٔ « اخیه»، کلمهٔ«غیره» دارد و در گسترهٔ مفهومی، رساتر می‌نماید زیرا که مفهوم کلمهٔ « اخیه» محدودتر از معنای واژهٔ« غیره» است، و ناروایی هتک حرمت صرفاً اختصاص به اخیه ندارد؛ جز آنکه اخیه را به معنی مجازی بازگردانیم.

***

۱۵. **مَن نَسِیَ خَطِیئَتَهُ إستَعظَمَ خَطَأَ غَیرِهِ،**[۲]

چون نباشد به جرم خود نگران　　بیمش آید ز کردهٔ دگران

[هر که اشتباه‌های خود را فراموش کند، لغزش دیگری را بزرگ شمارد.]

در خطبهٔ «وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۳] به جای کلمه‌های«خطیئته» و« خطا»، کلمهٔ «زلل»، و در خطبهٔ « وسیله» در *تحف العقول*[۴] کلمهٔ «زلّه» ذکر شده است.

***

۱۶. **وَ مَن کابَدَ الأُمورَ عُطِبَ،**[۵]

هر که با کارها ستیزه کند　　دور هفت آسیاش ریزه کند

[هر که (بدون اسباب و وسایل) تن به سختی‌ها دهد، تباه شود.]

جملهٔ یادشده در *نهج البلاغه*[۶] آمده و چنین ترجمه شده است: هر که (بی‌اسباب) در کارها(ی دشوار) بکوشد و رنج کشد (با قضا و قدر آویخته) هلاک شود. کابَدَ، فعل ماضی از باب مفاعله (مُکابَدَه) به معنی رنج کشیدن، بردباری کردن و تحمل کردن است.

***

---

۱. ص ۹۰ و ۹۵.
۲. تحف، ص ۹۰.
۳ - ص ۲۷.
۴ - ص ۹۵.
۵. تحف، ص ۹۰.
۶. فیض الاسلام، ص ۱۲۴۹.

۱۷. **وَ مَنِ اقتَحَمَ البَحرَ غَرِقَ،**[۱]

هر که در شد به بحر بی‌پایاب تشنه میرد چو آتش اندر آب

[هر که در دریا غوطه خورد، غرق شود.]

ساختار جملهٔ مذکور، در *تحف العقول* چنین است: «مَنِ اقتحم الغمرات غرق.»[۲]

۱۸. **و مَن أعجَبَ بِرَأیِهِ ضَلَّ،**[۳]

هر که باشد برای خود معجب گر نیفتد ز راه اینت عجب

[هر که اندیشه و رأی خود بزرگ بیند به گمراهی افتد.]

ساختار جملهٔ فوق با خطبهٔ «وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۴] و وصیت و روضهٔ«وسیلهٔ» *تحف العقول*،[۵] تناسب دارد.

***

۱۹. **وَ منِ استَغنی بِعَقلِهِ زلَّ**

هر که مغرور شد به عقل خراب پایش از جای رفت [ه]چو سراب

در *سفینهٔ البحار* قمی[۶] آمده است: عن امیرالمؤمنین(ع) قال:«خَاطَرَ بنفسه مَن استغنی برأیه.»

***

۲۰. **وَ مَن تَکَبَّرَ عَلَی النّاسِ ذَلَّ،**[۷]

---

۱ . تحف، ص ۹۰ .

۲ . اقتحام: شتاب کردن، سرازیر شدن؛ غَمرَه(جمع: غمرات): رنج، درد، عذاب. غمرات الموت: سکرات مرگ (طباطبایی، *فرهنگ نوین*، عربی- فارسی، ص ۴۸۴).

۳ . تحف، ص ۹۰.

۴ . ص ۲۷.

۵ . ص ۹۰ و ۹۵.

۶ . ج ۱، ص ۴۹۳.

۷ . تحف، ص ۹۰.

هر که با مردمان سرافرازد　　　جان سرش را ز تن دراندازد

[هر که بر مردم بزرگی کند خوار شود.]

این جمله با همین ساختار در خطبهٔ *روضهٔ* « وسیلهٔ»[۱] نیز آمده است.

محدث قمی در *سفینهٔ البحار*[۲] دربارهٔ کبر و تکبّر چنین می‌گوید:

«الکبر: الحالة الّتی یتخصّص بها الاِنسان من اعجابه بنفسه و ذلک ان یری الاِنسان نفسه اکبر من غیره، بأن یستعظم نفسه و یستحقر غیره.»

***

۲۱. **و مَن دَخَلَ مَداخِلَ السُّوءِ اُتِّهِمَ،**[۳]

هر که راهی رود که بد باشد　　　دشمن نام نیک خود باشد

[هر که جاهای بد رود متهم گردد.]

در وصیت *تحف العقول*[۴] پس از جملهٔ پیشین[۵] (شمارهٔ ۹۰) جمله‌های: «و مَن خَالَطَ العلماءَ وُقِّرَ، و مَن خَالَط الأَنذالَ حُقِّر»، « و من سَفِهَ عَلَی الناسِ شُتِمَ» آمده، و پس از آنها جملهٔ فوق ضبط شده است، و افزون بر اینکه ترتیب جمله‌های یادشده با ترجمهٔ منظوم مطابقت ندارد، جملهٔ« و مَن سَفِهَ علی الناسِ شُتِمَ» در این ترجمه نیست.

***

۲۲. **و مَن خَالَطَ الأَنذالَ حُقِّرَ،**[۶]

هر که آمیخت با فرومایه　　　خوار گردد چو بر زمین سایه

---

۱. ص ۲۸.

۲. ج ۲، ص ۴۵۹.

۳. *تحف*، ص ۹۰.

۴. ص ۹۰.

۵. شمارهٔ ۹۰.

۶. *تحف*، ص۹۰.

[هر که با مردم پست و سبک‌مغز آمیزش کند، کوچک و سبک شود.]

در خطبهٔ«وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۱] و وصیت *تحف العقول*[۲] به جای کلمهٔ« الابدال» در جملهٔ اخیر، واژهٔ« الانذال» آمده است و گویا از ابدال، مردم نادرست و بدل اراده شده است.

***

۲۳. **وَ مَن جالَسَ العُلَماءَ وُقِّرَ،**[۳]

باز باشد قرین اهل هنر　　　　بُد گرانِ گران‌بها چو گُهر

[هر که با دانشمندان هم‌نشینی نمود محترم گشت.]

در وصیت *تحف العقول* به جای کلمهٔ« جَالَسَ» در جملهٔ اخیر، واژهٔ« خالط» آمده، و پس از آنّ جملهٔ شمارهٔ ۲۱ (خالط ...) ذکر شده است و ترتیب جمله‌های وصیت‌نامه در *تحف العقول* در تقدم و تأخر آنها با ترجمهٔ منظوم سازگاری ندارد.

***

۲۴. **مَن مَزَحَ اُستُخِفَّ بِهِ،**[۴]

هر که حاشاکی گرد آن گردد　　　　که به‌جدّ سخرهٔ جهان گردد

[هر که شوخ طبعی نماید بدان سبک گردد.]

در خطبهٔ «وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۵] آمده است:« مَن كَثُرَ مُزاحُهُ اُستُخِفَّ بِهِ.» وطواط در بیان کلمهٔ پنجاهم *مطلوب کل طالب*[۶] می‌گوید:« من كَثُرَ مُزاحُهُ لَم يَخلُ مِن حِقدٍ عَلَيهِ اَوِستِخفافٍ بِهِ.»[: هر که بسیار شود مزاح او، خالی نبود از کینه بر او

---

۱. ص ۲۸.

۲. ص ۹۰.

۳. *تحف*، ص ۹۰.

۴. *تحف*، ص ۹۰.

۵. ص ۳۰.

۶. ص ۲۵.

یا استخفافی بدو.]

هر که سازد مزاح پیشهٔ خویش — گر امیر است پاسبان گردد
در همه دیده‌ها سبک باشد — بر همه سینه‌ها گران گردد

در معنای حاشاکی آمده است: کسی که جدّی نیست، و از روی قطع و یقین انجام وظیفه نکند، و کار یا گفتهٔ خود را انکار کند. (حاشیهٔ نسخهٔ خطی)

***

۲۵. **و مَن أَکثَرَ مِن شَیءٍ عُرِفَ بِهِ،**[1]

گِرد کاری که بیشتر گردی — هم بر آن در جهان سمر گردی

[هر که کاری بسیار انجام داد، بدان مشهور گشت.]

در خطبهٔ « وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[2] این جمله آمده، ولیکن در«وسیلهٔ» *تحف العقول* از آن یاد نشده است.

***

۲۶. **و مَن کَثُرَ کَلامُهُ کَثُرَ سَخَطُهُ،**[3]

هر که را کام چون درای شود — بی‌هده گوی و هرزه‌لای شود

[هر که پرگفتار است بسیار ناخشنود است.]

در وصیت *تحف العقول*[4] به جای کلمهٔ« سخطه» ترجمهٔ منظوم واژهٔ« خطاؤه» آمده و در جملهٔ پس از آن هم تکرار شده است.

***

۲۷. **مَن کَثُرَ خَطاؤُهُ قَلَّ حَیاؤُهُ،**[5]

شد چو هرزه‌درآی و اندک شرم — گشت ناپارسای و بی‌آزرم

---

۱. *تحف*، ص ۹۰.
۲. ص ۳۰.
۳. *تحف*، ص ۹۰.
۴. ص ۹۰.
۵. *تحف*، ص ۹۰.

[هر که اشتباهش بسیار باشد شرمش کم است.]

محدث قمی در *سفینة البحار*[1] دربارهٔ حیا آورده است:

بیان: الحیاء ملکة للنفس توجب انقباضها عن القبیح و انزجارها عن خلاف الآداب خوفاً من الدوم. کا[الکافی] قال رسول الله (ص): الحیاء حیاءان حیاء عقل و حیاء حمق، فحیاء العقل هو العلم و حیاء الحمق هو الجهل.

در خطبهٔ« وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[2] نیز آمده است:«و من کَساهُ الحیاء ثوبه خَفِیَ عَلَی النّاس عَیبُه.»[هر که را شرم و حیا جامه بر تنش کند، عیبش بر مردم پوشیده ماند.]

***

۲۸ . مَن قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلبُهُ، و مَن ماتَ قَلبُهُ دَخَلَ النارَ،[3]

پارسایی چو رفت دل هم مرد دلِ مردش به سوی دوزخ برد

[هر که پرهیزگاری و ورعش اندک باشد دلش بمیرد، و هر که دلش بمیرد به دوزخ رود.]

حضرت در جملهٔ ۵۶ همین وصیت‌نامه نیز دربارهٔ ورع توصیه فرموده است.

در *سفینهٔ البحار*[4] در بیان تقوی و ورع آمده است:

لعلّ المراد بالتقوی ترک المحرّمات، و بالورع ترک الشبهات بل بعض المباحات، سئل امیرالمؤمنین(ع) ما ثبات الایمان؟ فقال: الورع، فقیل له: ما زواله؟ قال: الطمع.

***

۲۹. مَن نَظَر فِی عُیُوبِ الناسِ وَ رِضِیها لِنَفسِهِ فَذلِکَ الأَحمَقُ بِعَینِهِ،[5]

---

۱ . ج۱، ص ۳۶۰.

۲ . ص ۳۲.

۳ . تحف، ص ۹۰.

۴ . ج ۲، صص ۶۴۳-۶۴۲.

۵ . تحف، ص۹۰.

آنت[1] ابله که عیب برشمرد　　　　پس همان عیب خود هنر شمرد

[کسی که عیب‌های مردم را ببیند، و آنها را برای خود برگزیند او همان نادان و احمق است.]

محدث قمی در *سفینة البحار*[2] آورده است:

قال امیرالمؤمنین(ع): طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس، و قال لابنه الحسین(ع) ای بُنیّ: انّه من ابصر عیب نفسه شَغَلَ عن عیب غیره.

مقارنت این گونه جمله‌ها با یکدیگر و قرابت اجزا و ساختار آنها با هم، برهانی بر استناد آنها بر پدیدآورندهٔ واحدی است.

***

۳۰. من تَفطّنَ اِعتَبَرَ و مَن اعتَبَرَ اِعتَزَل،[3]

مرد زیرک چو اعتبار گرفت　　　　از همه کارها کنار گرفت

[هر که اندیشه و خردورزی نمود عبرت گیرد، و هر که عبرت گیرد گوشه‌نشینی گزیند.]

درخطبهٔ«وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[4] آمده است:«و الاعتبار یَقُود الی الرِشاد.» [:پندگیری (از پیش‌آمدها) انسان را به هدایت و راه راست رهبری کند.]

در *مطلوب کل طالب* کلمهٔ ۵۸، می‌نویسد:« مَن نظر اعتبر،» و وطواط چنین آورده است:« هر که بنگرست عبرت گرفت.»

مرد در کارها چو کرد نظر　　　　بهرهٔ اعتبار از آن برداشت
هرچه آن سودمند بود گرفت　　　　هرچه ناسودمند بود گذاشت

***

۱ . آنست.
۲ . ج۲، ص ۲۹۵.
۳ . *تحف*، ص ۹۰.
۴ . ص ۳۱.

۳۱. و مَن اعتَبَرَ سَلِمَ،[۱]

لاجرم چون ز خلق گوشه کشد کِشت آزادگیشْ خوشه کشد

[هر که عبرت گیرد سلامتی و تندرستی یابد.]

در *تحف العقول*[۲] آمده است:«... و من اعتبر اعتزل» و« من اعتزل سلم»، ولیکن در نسخه‌ای که در اختیار داریم به جای جملهٔ« اعتزل سَلِمَ»، به نقل از *تحف*، همان جملهٔ فوق ذکر شده، با اینکه در ترجمهٔ منظوم نیز بیت ترجمه شده، متناسب کلمهٔ « اعتزل» است.

محدث قمی در *سفینهٔ البحار*[۳] می‌نویسد:

قال علیّ(ع): إنّ الأمور اذا اشتبهت اعتبر آخرها بأوّلها، و قال[ایضاً]: من اعتبر ابصر، و من ابصر فهم، و من فهم علم؛ و قال ایضاً: ما اکثر العبر و اقلّ الاعتبار.

(رجوع به جملهٔ پیشین شود.)

***

۳۲. و مَن تَرَکَ الشَهواتِ کانَ حُرّاً،[۴]

ترکِش آرزو هر آنکْ گشاد شد چو تیر از کمان ز بند آزاد

[هر که میل‌های شهوی و هوایی را رها کند آزاده است.]

[شهوات، جمع شهوت، و شهوت: رغبت و میل آدمی به چیزی است.]

در *سفینهٔ البحار*[۵] مذکور است:

الشَهَوات - بالتحریک - جمع شهوة، و هی اشتیاق النفس الی الشیء. و فی الحدیث: جهنّم محفوفة باللذات و الشهوات. قال رسول الله(ص):« حُفّت الجنّة بالمکارة، و حُفّت النار بالشهوات. قال امیرالمؤمنین(ع): « من کرمت علیه نفسه، هانت علیه شهوته.»

---

۱ . *تحف*، ص۹۰.

۲ . ص ۹۰.

۳ . ج ۲، ص ۱۴۶ .

۴ . *تحف*، ص ۹۰.

۵ . ج ۱، ص ۷۲۶.

سعدی گوید:

اگر لذت ترک لذت بدانی   دگر لذت نفس لذت نخوانی
هزاران در از خلق بر خود ببندی   گرت باز باشد[دری] در آسمانی

(نقل از *سفینه*)

در خطبهٔ« وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[1] منقول است:« من حصن شهوته فقد صان قدره.» [هرکه شهوت خود را مهار کند، قدر و ارزش خود را حفظ نماید.]

در *مطلوب کل طالب*[2]، کلمهٔ ۵۱، آمده است:« عَبدُ الشهوةِ اَذلُّ مِن عَبدِ الرِقّ.»

و وطواط در ترجمهٔ آن گوید:«بندهٔ شهوت ذلیل‌تر است از بندهٔ درم خریده:

هر که او بنده گشت شهوت را   هست نفس خسیس و طبع لئیم
بندهٔ شهوت است در خواری   بتر از بندهٔ خریده به سیم»

۳۳. مَن تَرَکَ الحَسَدَ کانَت لَهُ المَحَبَّةُ مِنَ النّاسِ.[3]

هر که خار حسد زند آتش   گُل دل‌ها ازو بخندد خَوش

[هر که حسد را وانهد دوستی مردم را دریابد.]

در خطبهٔ«وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[4] آمده:« والحَسَدُ آفَةُ الدِینِ.»

محدث قمی در *سفینة البحار*[5] در بیان و تعریف حسد و غبطه آورده است:

الحسد: ان یری الرجل لأخیه نعمة فیتمنّی زوالها عنه، و تکون له دونه. والغبطه ان یتمنّی ان یکون له مثلها و لایتمنّی زوالها. عن الصادق(ع): اِنّ الحَسَدَ یَأکُلُ الایمانَ کما تأکُلُ النّارُ الحطَبَ. و قال الشاعر: اصبر علی حسد الحسود فإنّ صبرک قاتله کالنّار تأکل نفسها اِن لم تجدما تأکله.

[: انسان حسود، نعمت و شوکتی که در همنوع خود بیند آن را برای خود و آرزو

---

۱. ص ۳۲.

۲. ص ۲۶.

۳. *تحف*، ص ۹۰.

۴. ص ۲۷.

۵. ج ۱، ص ۲۵۱.

و زوال آن را برای او خواهد ولیکن در غبطه، زوال آن نعمت را برای همنوع نخواهد.]

***

۳۴ .یا بُنَیَّ: عِزُّ المُؤمِنِ غناؤُهُ عَنِ النّاسِ،[۱]

چیست عزّت بگویمت سخنی　　　بی‌نیازی ز همچو خویشتنی

[پسرم، بزرگی و عزّت مؤمن، بی‌نیازی او از مردم است.]

محدث قمی در *سفینة البحار*[۲] در خصوص زن و مرد مؤمن می‌نویسد:

عن ابی عبدالله[ای الصادق(ع)] قال: المُؤمِنَة اعزّ من المؤمن، و المؤمن اعزّ من الکبریت الأحمر.

[و ایضاً هم او، ص ۳۸]:

قال علیّ(ع) اِنّ المؤمن اذا نظر اعتبر، و اذا سکت تفکّر، و اذا تکلّم ذکر، و اذا استغنی شکر، و اذا اصابته شدّة صبر، فهو قریب الرضاء بعید السخط، یرضیه عن الله الیسیر، و لایسخطه الکثیر....

***

۳۵. و القناعَةُ مالٌ لایَنفَدُ،[۳]

از قناعت خزانه ساز که آن　　　هست گنجی که نیستش پایان

در *نهج البلاغه*[۴] نیز همین جمله یاد شده و چنین آمده است:« قناعت دارایی‌ای است که نابود نمی‌شود؛ زیرا قناعت و خورسند بودن به آنچه رسیده، نیازمندی را دور می‌سازد.» البته سید رضی گوید که این فرمایش از پیغمبر اکرم(ص) هم روایت شده است.

---

۱ . تحف، ص ۹۰.
۲ . ج۱، ص ۳۷.
۳ . تحف، ص ۹۰.
۴ . فیض الاسلام، ص ۱۱۱۳.

محدث قمی نیز در *سفینة البحار*[۱] همین جمله را از *نهج البلاغه* نقل می‌کند، در حالی که در *سفینه* جملهٔ« لامال انفع من القنوع بالیسیر المجزی»، منقول از حضرت صادق(ع) آمده، متأثر از جملهٔ جدّش حضرت امیر(ع) در خطبهٔ«وسیله» است که فرماید: «لاکنزأ غنی من القنوع.»[۲]

***

۳۶. وَ مَن أَكثَرَ ذِكرَ المَوتِ رَضِيَ مِنَ الدنيا [بِاليَسِيرِ]، [۳]

دل گر از یاد مرگ زنده کنی به دمی زین جهان بسنده کنی

[هر که مرگ را بسیار به یاد آرد به اندک دنیا بسنده نماید.]

در نسخهٔ وصیّت خط ابن ساوجی که مورد استناد است، کلمهٔ« بالیسیر» نیامده، ولیکن همین واژه در دیگر منابع مانند *تحف العقول*[۴] و جز آن آمده است. قمی در *سفینة البحار*[۵] می‌نویسد:

قال امیرالمؤمنین فی النهج:« من اکثر ذکر الموت رضی من الدنیا بالیسیر.»

***

۳۷. و مَن عَلِمَ أنَّ كلامَهُ مِن عِلمِهِ، قَلَّ كلامُهُ إلا فيما يَنفَعُهُ، [۶]

سخنت نیز در شمار آید تا نگویی جز آنکه کار آید

[هر که کلام از روی دانش و آگاهی گوید گفتارش اندک گردد جز [گفتن]در آنچه او را سودمند بود.]

در وصیت‌نامهٔ *تحف العقول* چاپی،[۷] به جای جملهٔ« مِن عِلمِهِ» عبارت« مِن

---

۱ . ج ۲، ص ۴۵۲.

۲ . روضهٔ کافی، ص ۲۷.

۳ . تحف، ص ۹۱.

۴ . ص ۹۱.

۵ . ج ۲، ص ۵۵۴.

۶ . تحف، ص ۹۱.

۷ . ص ۹۱.

عَمَلِهِ» آمده است که در این صورت ترجمهٔ «داند که کلامش با عملش مطابقت دارد» صحیح است.

***

۳۸. أی بُنَیّ: العَجَبُ مَن خافَ العِقابَ فلَم یَکُفّ،[1]

ای که می‌ترسی از جزای گناه　　　بس دگر می‌کنی، تعالی الله

در وصیت‌نامهٔ *تحف العقول*[2] به جای فعل ماضی« خاف» فعل مضارع« یخاف» آمده که با توجه به کلمهٔ« مَن» و جواب« فلم یکفّ»، فعل مضارع مناسب‌تر است. توجه شود که کلمهٔ« خاف» یا« یخاف» فعل لازم، و واژهٔ« لعقاب» به حذف« من»، جارّه است.

***

۳۹. وَ رَجَا الثّوابَ فَلَم یَعمل،[3]

شرم بادت چو می‌نخواهی مرد　　　شوخ چشمی مکن، ز کار مدزد

[شگفتا که او پاداش را امید دارد، ولیکن(به وظیفه) عمل نکند.]

در وصیت‌نامهٔ *تحف*،[4] جملهٔ« فلم یعَمل» با ساختار« فَلَم یَتُب و یعمل» آمده است. البته جملهٔ فوق عطف به جملهٔ« خاف العقاب» از جملهٔ شمارهٔ ۳۷ است و ازاین‌رو فعل مضارعِ« یرجو» در آغاز آن مناسب‌تر می‌نماید.

***

۴۰. الذِکرُ نُورٌ، والغَفلَةُ ظُلمَةٌ، وَ الجَهالَةُ ضَلالَةٌ،[5]

یاد حق روشنی و نزدیکی است　　　غافلی گمرهی و تاریکی است

در وصیت‌نامهٔ *تحف العقول*،[1] ساختار جملهٔ مذکور بدین‌گونه است:« أی بُنَیّ:

---

۱ . تحف، ص ۹۱.

۲ . ص ۹۱.

۳ . تحف، ص ۹۱.

۴ . ص ۹۱.

۵ . تحف، ص ۹۱.

الفکرة تورث نوراً، و الغفلة ظلمة، والجَدالیّةُ ضلالة، والسعید من وعظ بغیره ....»[پسرجان: تفکر روشنی آرد، و غفلت ظلمت است. ستیزگی گمراهی است، و سعادتمند کسی است که از (سرگذشت) دیگران پند گیرد.]

کلمۀ« جَدالیّة» در جملۀ مندرج در *تحف*،کلمه‌ای رایج و شایع نزد اهل بلاغت نیست و در مفهوم جدال و ستیزگی هم کمتر به کار رفته است، بنابراین این کلمه که در نسخۀ مورد استناد آمده، مناسب‌تر می‌نماید به‌ویژه که برابر ضلالت آمده است.

محدث قمی در *سفینة البحار*[۲] می‌نویسد:

> اعلم انّ اصل الذکر التذکّر بالقلب، ثمّ یطلق علی الذکر اللسانی حقیقة او من باب تسمیة الدالّ باسم المدلول، ثمّ کثر استعماله فیه لظهوره حتّی صار هوالسابق الی الفهم.

***

۴۱. **یا بُنَیّ: إعلم انّ السّعیدَ مَن وُعِظَ بِغَیرِه،**[۳]

نیک‌بخت از بلا کران گیرد　　　عبرت از حال دیگران گیرد

[آدم نیک‌بخت از بدی و بلا کنار و کرانه گیرد و از حالت دیگران اندرز پذیرد.]

همین کلمۀ ندا در *تحف* و جملۀ آغازین شمارۀ پیشین وجود دارد، و جملۀ ۴۱ پسین نیز در منادای همین ندا است و بنابراین با نسخۀ مورد استناد یکسان نیست.

***

۴۲. **الأدَبُ خَیرُ مِیراثٍ، و حُسنُ الخُلقِ خَیرُ قَرینٍ،**[۴]

ادب از مایۀ کریمان به　　　خوی خوش از همه ندیمان به

---

۱. ص ۹۱.

۲. ج ۱، ص ۴۸۶.

۳. *تحف*، ص ۹۱.

۴. *تحف*، ص ۹۱

[ادب بهترین میراث، و خوش‌اخلاقی بهترین همدم است.]

در *مطلوب کل طالب*، کلمهٔ ۱۶۱[1] آمده است:« الأدب صورة العقل»، و وطواط آن را بدین‌گونه تبیین می‌کند: « باادب بودن صورت عقل است.»

باادب بـاش در همه احـوال / کـه ادب نـام نیـک را سبب است
عاقل آن است کو ادب دارد / نیست عاقل کسی که بی‌ادب است

و نیز در *مطلوب* (ص۳۹) می‌نویسد:« أكرم الادب حُسن الخُلقِ»، و وطواط آورده است:« کریم‌ترین ادب، نیکویی خوی است.»

مرد بـدخوی بر همه عالم / بی‌سبب سال و مـاه در غـضب است
نیکخویی گزین که نزد خـرد / نیـکخـویی شـریـفـتـر ادب است

***

۴۳. یا بُنَیَّ لَیسَ مَعَ قَطیعَةِ الرَّحِمِ نَماءٌ،[2]

دل خویشان ز هر که ریش بود / هر زمانی یکیش بیش بود

در وصیت‌نامهٔ *تحف*، جملهٔ فوق و جملهٔ پسین(شمارهٔ ۴۴) در ردیف جمله‌های« یا بنی» مذکور در شمارهٔ ۳۹ آمده است.

محدث قمی در *سفینة البحار*[3] می‌نویسد:« تحقیق: اعلم انّ الرحم، رحم المرءة، و منه استعیر الرحم للقرابة لکونهم خارجین من رحم واحده.» نیز هم او (ص۵۱۶) آورده است:« عن الصادق(ع) عن ابیه، قال أبی، علیُّ بنِ الحسین(ع)... ، ایّاک و مصاحبة القاطع لرحمه فإنّی وجدته ملعوناً فی کتاب الله ... .» همچنین می‌نویسد: عنه(ع) «لایجد ریح الجنّة عاقٍ و لا قاطع رحم.»

***

۴۴. وَ لا مَعَ الفُجُورِ غِنًی،[4]

---

۱ . ص ۳۰.

۲ . *تحف*، ص ۹۱.

۳ . ج ۱، ص ۵۱۵.

۴ . *تحف*، ص ۹۱.

مرد بدکار اگرچه دارد مال		نرود زین جهان مگر بدحال

[با فسق و فجور بی‌نیازی پدید نیاید] این جمله عطف به جملهٔ پیشین(شمارهٔ ۴۲) است.

***

۴۵. یا بُنَیَّ: العافِیَةُ عَشرةُ اَجزاءٍ، تِسعَةٌ فی الصَمتِ اِلّا بِذِکرِ اللهِ،[1]

عافیت گر دَه است نُه زان دَه		در خموشی است جز بِذِکرِالله

در *تحف*[2] پس از کلمهٔ« تسعة»، عبارت« تسعة منها» آمده که مناسب‌تر است.

اما در *سفینهٔ البحار*[3] آمده است:« عن الصادق(ع)... الصمت مفتاح کل راحة من الدنیا و الاخرة.» محدث قمی(همان‌جا) ابیاتی از امیرخسرو دهلوی بدین شرح افزوده است:

سخن گرچه هر لحظه دلکش‌تر است		چه بینی، خموشی از آن بهتر است
درِ فتنه بستن دهان بستن است		که گیتی به نیک و بد آبستن است
پشیمان ز گفتار دیدم بسی		پشیمان نگشت از خموشی کسی
شنیدن ز گفتن به ار دل نهی		کزین پر شود مردم از وی تهی

***

۴۶. و واحِدٌ فی تَرکِ مُجالَسَةِ السُفَهاءِ، صَدَقَ الوَلیُّ،[4]

وان دهم آنکه پند بپذیری		کمِ دیدار ناکسان گیری

ترجمهٔ این جمله و جملهٔ شمارهٔ ۴۴ به ترتیب عبارت است از: «درستی و سلامتی دَه جزء است، نُه جزء آن در سکوت از غیرخدا و یک جزء آن در دوری از همنشینی با سفیهان.» جملهٔ «صَدَق الولیّ[: مولی راست گفت]»، از

---

۱ . همان.
۲ . ص ۹۱.
۳ . ج۲، صص ۵۰-۵۱.
۴ . *تحف*، ص ۹۱.

افزوده‌های سراینده یا کاتبان بوده که در *تحف*[۱] مشاهده نشد.

❊❊❊

۴۷. مَن طَلَبَ العِلمَ عَلِمَ،[۲]

علم را هر که جست دانا شد   دوربین‌دیده گشت و بینا شد

در وصیت‌نامهٔ *تحف العقول* پیش از این جمله، کلام دیگری است که در نسخهٔ مورد استناد نیست و آن چنین است:« ای بنیّ: مَن تزیّا بمعاصی الله فی المجالس أورثه الله ذلّا، و مَن طلب العِلمَ عَلِمَ» [پسرم! هر که در مجالس نافرمانی و معصیت خدا را اشعار خود کند، خداوند او را خوار و ذلیل گرداند، و هر که علم و دانش طلبد دانا گردد.]

❊❊❊

۴۸. یا بُنَیَّ: رَأسُ العِلمِ الرِفقُ، و آفَتُهُ الخُرقُ،[۳]

سرِّ دانایی ای پسر نرمی است   آفتش ابلهی و بی‌شرمی است

شاه‌جهانی کلمهٔ خَرق یا خُرق را بدین‌گونه تفسیر کرده است:[۴]

خَرق (بالفتح) دریدن و بریدن مسافت، جامه، دروغ گفتن، وزیدن باد و زمین خالی. و خُرق: کولی و نادانی و درشتی است.

❊❊❊

۴۹. و مِن کُنُوزِ الایمانِ الصَبرُ عَلَی المَصائِبِ،[۵]

چیست ز ایمان بزرگ‌تر گنجی   صبر کن چون فرا رسد رنجی

[شکیبایی بر مصیبت‌ها، از گنج‌های ایمان است.]

---

۱ . ص ۹۱.

۲ . *تحف*، ص ۹۱.

۳ . *تحف*، ۹۱.

۴ . *شاه جهانی*، ص ۱۸۳.

۵ . *تحف*، ص ۹۱.

در *سفینة البحار*[1] آمده است:« و من اشعار امیرالمؤمنین(ع):

إنّی وجدتُ و فی الأیّام تجربة — للصبر عاقبةٌ محمودة الأثر
و قلّ مَن جدّ فی امر یطالبه — فاستصحب الصبر إلاّ فازَ بِالظفرِ

أقول[ای محدث قمی] و حاصل معناه بالفارسیّة:

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند — بر اثر صبر نوبت ظفر آید
بگذرد این روزگار تلخ‌تر از زهر — بار دگر روزگار چون شکر آید»

❋❋❋

۵۰. العَفافُ زِینَةُ الفَقیرِ، و الشُکرُ زِینَةُ الغَنِیِّ.[2]

صبر آبی است گرد محنت را — شکر دامی است مرغ نعمت را

[عفت طبع و پارسایی زینت فقر است، و شکر و سپاس در برابر نعمت زینت غنیّ و بی‌نیازی و غنا است.]

جملهٔ پیش‌گفته دو بخش است که یک بخش با کلمهٔ« العفاف» و دیگری با واژهٔ «الشکر» آغاز می‌گردد. در بیت، واژهٔ« عفاف» به صبر ترجمه شده(صبر آبی است.) و آن ترجمه لازم عفاف است و خیلی مناسب نیست. در ترجمهٔ فارسی احمد جنتی از *تحف* هم بخش دوم، ترجمه نشده است. کلمهٔ« الغنی» در آخر جمله نیز می‌تواند با تشدید حرف« ی» و یا بدون آن باشد.

این جمله در *نهج البلاغه*[3] بدین‌گونه ترجمه شده است:« امام علیه السلام(در فقر و غنی) فرموده است: آرایش دست‌تنگی، پاکدامنی است و آرایش توانگری، سپاسگزاری.»

❋❋❋

---

۱. ج۲، ص ۶.
۲. *تحف*، ص ۹۱.
۳. فیض الاسلام، ص ۱۲۶۶.

۵۱. **كَثرَةُ الزِيارَةِ تُورِثُ المَلالَةَ.**[۱]

ای پسر خلق را مپرس بسی — تا نگردد ز تو ملول کسی

[دیدار زیاد ملال انگیز است.]

فعل وَرِث یَرِثُ که از ارث و وراثه گرفته شده است گاهی به اعتبار علاقهٔ سبب و مسبب، بر هر چه از دیگری و جایی به دست آید اطلاق می‌گردد؛ اگرچه صورت میراث را نداشته باشد.

***

۵۲. **یا بُنَیّ: الطُمَأنینَةُ قَبلَ الخِبرَةِ ضِدُّ الحَزمِ.**[۲]

دل منه تا نیازمایی دوست — مغزش ار نیست خاک بر سر پوست

[پسرم پیش از آزمایش، اطمینان داشتن بر خلاف احتیاط است.]

در آغاز *تحف*، عبارت«یا بُنَیّ» نیامده است.

***

۵۳. **إعجابُ المَرءِ بِنَفسِهِ دَلیلٌ علی ضَعفِ عَقلِهِ.**[۳]

خویشتن بین اگرچه دارد بخت — سست‌رأیی بود ولیکن سخت

[خودپسندی نشان کم‌عقلی است.]

در *نهج البلاغه*،[۴] آمده است:« سَیِّئَةٌ تَسُوءُکَ خیرٌ عِندَالله مِن حَسَنَةٍ تُعجِبُکَ.» حضرت علیه‌السلام در نکوهش خودبینی فرموده است:« سیئه و بدی که تو را اندوهگین سازد نزد خدا بهتر است از حسنه و خوبی‌ای که تو را به خودبینی و سرفرازی وادارد.»

محدث قمی هم همان عبارت *نهج البلاغه* را در *سفینه*[۵] آورده و سپس

---

۱. *تحف*، ص ۹۱.

۲. *تحف*، ص ۹۱.

۳. همان.

۴. فیض الاسلام، ص ۱۱۱۰.

۵. ج۲، ص ۱۶۱.

بیت‌هایی از سعدی دربارهٔ نکوهش خودبینی بدین‌شرح نقل کرده است:

سخن ماند از عاقلان یادگار ز سعدی همین یک سخن گوش دار
گنه‌کار اندیشه‌ناک از خدای بسی بهتر از عابدی خودنمای
که آن را جگر خون شد از سوز درد که این تکیه بر طاعت خویش کرد
ندانست در بارگاه غنی سرافکندگی به ز کبر و منی

***

۵۴. یا بُنَیّ: کَمْ نَظرَةٍ جَلَبَت حَسرةً،[۱]

ای بسا باز جَرّهٔ نَظرَت که شکاری نکرد جز حَسرَت

[پسرم: چه بسا نگاهی که بر آرد حسرتی.]

در *سفینهٔ البحار*[۲] آمده است:

عن الصادق(ع) قال: النظر سهم من سهام ابلیس مسموم، و کَم نَظرَةٍ اورثت حَسرَةً طویلةً.

***

۵۵. و کَمْ مِن کَلِمَةٍ سَلَبَت نِعمَةً،[۳]

ای بسا لفظ کان چو گاه نمود نعمتی همچو کوه را بربود

[بسا که کلمه‌ای دلالت بر ناشکری دارد و نعمتی را بردارد.]

جملهٔ فوق با گونه‌ای از تفاوت واژگان در *نهج البلاغه*،[۴] ضمن چند جمله آمده است و حضرت علیه‌السلام دربارهٔ کلام چنین فرموده‌اند:

و قال(ع): الکلام فی وِثاقِکَ مالم تَتَکَلَّم بِهِ، فإذا تَکَلَّمتَ بِهِ صِرتَ فِی وِثاقِهِ؛ فَاخزُن لِسانَکَ کَما تَخزُنُ ذَهَبَکَ وَ وَرِقَکَ، فَرُبَّ کَلِمَةٍ سَلَبَت نِعمَةً و جَلَبَت نِقمَة. [سخن در قید و بند تو است، تا آن را نگفته‌ای. و چون به زبان آوردی تو در بند آن هستی؛ پس زبانت را نگاه دار چنان که طلا و نقره را در خزینه می‌نهی که بسا یک کلمه نعمتی را

---

۱. *تحف*، ص ۹۱.
۲. ج ۲، ص ۵۹۶.
۳. *تحف*، ص ۹۱.
۴. فیض الاسلام، صص ۱۲۶۷-۱۲۶۸.

نابود می‌سازد و عذاب و گرفتاری پیش می‌آورد.]

***

۵۶. **لاشَرَفَ أعلی مِنَ الاسلامِ**،[۱]

پایه‌ای نیست گر همی دانی برتر از قبلهٔ مسلمانی

جملهٔ فوق نخستین جمله‌ای است که در خطبهٔ«وسیلهٔ» حضرت امیر علیه‌السلام و پس از دیباچهٔ خطبه در *روضهٔ کافی*[۲] آمده است. کلمات قصاری که در این بخش از خطبهٔ یادشده و در بخش‌های دیگر آن آمده است، بیشینهٔ آنها با حرف لاء نفی جنس است و در *نهج البلاغه* شماری از کلمات قصار که در آخر آن آمده، گاه به صورت یک کلمه و گاه به شکل چند کلمه ذکر شده و همهٔ آن بخش‌های مذکور در همان خطبهٔ« وسیله» است. شماری از آنها در وصیت‌نامه و در *تحف العقول*[۳] نیز دیده می‌شود.

اینک نمونه‌ای از آنها که در *نهج البلاغه*،[۴] آمده در اینجا ذکر می‌کنیم:

«۱. لاشَرَف أعلی من الاِسلامِ، ۲. و لا عِزَّ أعَزَّ مِنَ التَّقوی، ۳. وَ لامَعقِلَ أحصَنُ مَنَ الوَرَعِ، ۴. وَ لاشَفِیعَ اَنجَحُ مِنَ التوبَةِ، ۵. وَلاکَنزَ أغنی مِنَ القَناعَةِ، ۶. وَ لامالَ اَذهَبُ لِلفاقَةِ مِنَ الرِضاء بالقُوتِ، ۷. وَ مِنَ اقتصَرَ عَلی بُلغَةِ الکَفافِ فَقَد انتَظَمَ الّراحَةَ، وَ تَبَوَّأَ خَفضَ الدَّعَة، ۸. وَ الرَّغبَةُ مِفتاحُ النَّصَبِ، وَ مَطِیَّةُ التَعَبِ، ۹. وَ الحِرصُ و الکِبرُ وَ الحَسَدُ دَواعٍ إلی التَقَحُّمِ فِی الذُنُوبِ، ۱۰. وَ الشَرُّ جامِعٌ لِمَساوِیءِ العُیُوب.»

۱. هیچ شرف و بزرگی برتر از اسلام، ۲. و هیچ عزّت و ارجمندی ارجمندتر از پرهیزکاری، ۳. و هیچ پناهگاهی نیکوتر و استوارتر از وَرَع، ۴. و هیچ شفیعی و خواهشگری پیروزتر و رهاننده‌تر از توبه و بازگشت نیست، ۵. و هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت، ۶. و هیچ دارایی‌ای فقر را جلوگیرتر از تن دادن به

---

۱. تحف، ص ۹۱.

۲. ص ۲۶.

۳. صص ۹۲-۹۱.

۴. فیض الاسلام، صص ۱۱۳۹-۱۲۶۰.

روزیِ رسیده نیست، ۷. و هر که به آنچه به او رسیده اکتفا نماید، به‌آسودگی پیوسته و در آسایش فرود آمد، ۸. و رغبت و میل به دنیا کلید سخت‌ترین رنج و مرکب گرفتاری است، ۹. و آز و گردنکشی و رشک، آدمی را به افتادن در گناهان می‌خواند، ۱۰. و بدکاری، همهٔ بدی‌ها و زشتی‌ها را گرد می‌آورد.

❊❊❊

۵۷. وَ لا کَرَمَ أعَزُّ مِنَ التَّقوی، و لامَعقِلَ أحسَنُ مِنَ الوَرَعِ.[1]

چیست پرهیز نور چشم کرم　　　پارسایی چو قلعه‌ای محکم

در خطبهٔ« وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[2] و *تحف العقول*[3] به جای کلمهٔ « احسن»، واژهٔ «احرز» آمده و مناسب‌تر است.

ما در *مطلوب کل طالب*، جملهٔ فوق با عنوان عبارات ۲۶ و ۲۸ یادشده تناسب دارد، و وطواط آن را بدین‌گونه ترجمه کرده و توضیح داده است:

عبارت ۲۶ (لاکرم ...): « نیست هیچ کرم بزرگوارتر از پرهیزکاری.»

گر کریمی به راه تقوی رو　　　ز آنکه تقوی سَر همه کرم است
ناگرفتن درم ز وِجه حرام　　　بهتر از بذل کردن درم است

کلمهٔ ۲۸ (لامعقل ...): « نیست پناهی نیکوتر از پرهیزکاری.»

ای که از دفع لشکر آفات　　　عاجزی و تو را سپاهی نیست
در پناه ورع گریز از آنک　　　از ورع نیک‌تر پناهی نیست

❊❊❊

۵۸. و لاشَفیعَ أنجَحُ مِنَ التَّوبَةِ.[4]

نیست الحق شفیع کارگشای　　　بازگشتن ز کرده‌ها به خدای

در خطبهٔ « وسیله» در *تحف العقول*[5] به جای کلمهٔ « أنجح»، واژهٔ « انجع»

---

۱. *تحف*، ص ۹۱.
۲. ص ۲۶.
۳. ص ۹۱.
۴. *تحف*، ص ۹۲.
۵. ص ۹۴.

آمده که به معنی اثربخش‌تر و سودمندتر و گواراتر است.

در *مطلوب کل طالب*[۱](شماره کلمهٔ ۲۹) همین جمله آمده و وطواط آن را چنین ترجمه کرده است:« نیست هیچ شفیع حاجت‌رواتر از توبه.»

ای که بی‌حد گناه کردستی   می نترسی از آن فعال شنیع
توبه کن تا رضای حق بینی   که به از توبه نیست هیچ شفیع

***

۵۹. وَ لا لِباسَ أَجمَلُ مِنَ السَّلامَةِ،[۲]

هیچ پیرایه بر عروس هنر   نیست از عافیت به‌آیین‌تر

در خطبهٔ « وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۳] و *تحف العقول*[۴] به جای کلمهٔ « السلامة»، واژهٔ «العافیة» آمده است که قرابت مفهومی دارند. البته وطواط در *مطلوب کل طالب*[۵] جملهٔ فوق را این‌گونه ترجمه و تبیین نموده است:

[نیست هیچ پوشیدنی نیکوتر از سلامت.]

مرد را گر ز عقل با بهره است   هیچ کسوت به از سلامت نیست
به سلامت اگر نباشد شاد   کسوت او به جز ندامت نیست

***

۶۰. وَ لامالَ اَذهَبُ لِلفاقةِ مِنَ الرضاء بِالقُوتِ،[۶]

چیست تریاک زهر، درویشی   کز کم و بیش قُوت نندیشی

[هیچ مال و ثروتی نیازمندی را زداینده‌تر مانند خوشحالی به روزیِ موهبت‌شده، نیست.]

---

۱. ص ۱۵.
۲. تحف، ۹۲.
۳. ص ۲۶.
۴. ص ۹۴.
۵. ص ۱۷.
۶. تحف، ۹۲.

در ترجمه‌هایی که از جملهٔ فوق در *روضهٔ کافی*[۱] و *تحف العقول*[۲]، شده نارسایی وجود دارد!!

در خطبهٔ« وسیلهٔ» *تحف العقول*، جملهٔ مذکور چنین است:« و لا مال اذهب بالفاقة من الرضا و القنوع»، و در *روضهٔ کافی* به جای جملهٔ« من الرضا و القنوع»، عبارت« مِنَ الرضا بالقناعة» آمده که مناسب‌تر است. زیرا در جملهٔ *تحف*،«رضا» به چیزی نسبت داده نشده و« القنوع» عطف به آن شده است. ولیکن در *روضه* که به شکل «من الرضا بالقناعة» آمده، کلمهٔ« رضا» به قناعت نسبت داده شده و مناسب‌تر می‌نماید.

صفت تفضیلی« اذهب» از« ذهاب» گرفته شده که رایج استعمال آن در تعدیه با حرف « ب» جارّه (ذهبت به) است و با حرف« لام» جارّه (للفاقة) رایج و فصیح نیست، و از تعدیه که با حرف« با» (بالفاقة)که در *روضه و تحف* آمده، مناسب‌تر است.

***

۶۱. **وَ مِنِ اقتَصَرَ عَلی بُلغَةِ الکَفافِ تَعَجَّلَ الرّاحَةَ و تَبَوَّءَ خَفضَ الدَّعَةِ،**[۳]

به جز از ناگزیر، دوست مکش   راحتت نقد گَشت و عیشت خَوش

[هر که به روزی رسیده بسنده کند، راحتی را زود دریابد و در گشایش به‌سر برد.]

این جمله در«وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۴] و وصیت‌نامه و «وسیلهٔ» *تحف العقول*[۵] آمده، جز اینکه در وسیلهٔ *تحف*، جملهٔ« تبوّء خفض الدعة» آمده، نیامده است.

***

---

۱. صص ۲۶-۲۷.
۲. ص۹۴.
۳. *تحف*، ص۹۲.
۴. ص ۲۷.
۵. صص ۹۲-۹۴.

۶۲. الحِرصُ مِفتاحُ التَّعَبِ، و مَطِيَّةُ النَّصبِ،[۱]

حرص دندانهٔ کلید غم‌است   مرکب قهرمان رنج و هم‌است

[حرص و آز کلید رنج و ناراحتی و مرکب سختی و دشواری است.]

در خطبهٔ« وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۲] و *تحف العقول*[۳] جملهٔ فوق بدین‌گونه آمده است: « الرغبة مفتاح التعب، والاحتکار مطيّة النصب.»[میل و رغبت(که حرص از آن جمله است) کلید رنج، و احتکار، مرکب بیماری و سختی و مشقت است.]

در *مطلوب کل طالب* (کلمهٔ ۴۹) دربارهٔ حرص می‌نویسد:«الحِرمانُ مَعَ الحِرصِ»، و وطواط آن را چنین ترجمه می‌کند:« نومیدی با حرص است:

ای که از حرص مانده‌ای شب و روز   با تن مستمند و با دل ریش

از ره حرص دوَر شو زیراک   هر کجا حرص بیش، حرمان بیش»

ترتیب جمله‌هایی که در این منظومهٔ فارسی آمده، از شمارهٔ۶۱ تا شمارهٔ ۷۳ با تحف یکسان نیست، ولیکن همهٔ جمله‌ها در هر دو منبع(*روضه* و *تحف*) آمده است.

***

۶۳. التَّقَحُّمُ داعٍ فِی الذُّنوبِ، و الشَّرَهُ جامِعٌ لِمَساوِی العُیُوبِ،[۴]

حرصْ گستاخ بر گنه کندت   عیبهٔ عیب‌ها شره کندت

در جملهٔ فوق، کلمهٔ« حرص» که در ترجمهٔ منظوم هست، وجود ندارد و گویا نسخه‌ای که ابن ساوجی از روی آن استنساخ کرده، نابه‌سامان بوده و صحیح آن در خطبهٔ« وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۵] بدین‌گونه است:« و الحِرص داعٍ الی

---

۱ . تحف، ص ۹۴.

۲ . ص ۲۷.

۳ . ص ۹۴.

۴ . تحف، ۹۲ص.

۵ . ص ۲۷.

التقحم فی الذنوب»، و در *تحف العقول*[1] چنین می‌نویسد:« ای بنیّ: الحرص مفتاح التعب، و مطیّه النصب، و داعٍ الی التقحّم فی الذنوب، والشره جامع لمساوی العیوب.»

جملهٔ دوم (الشَرَهُ)، در *مطلوب کل طالب*[2] کلمهٔ ۶۷ محسوب شده و وطواط آن را چنین برگردانده است:« بدی بهم‌آرندهٔ زشتی‌ها و عیب‌ها است.»

تا توانی مگرد گرد بدی   گر تو را هست طینت طاهر
کز بدی فضل تو شود پنهان   و ز بدی عیب تو شود ظاهر

***

۶۴. و کَفاکَ اَدَباً لِنَفسِکَ ماکَرِهتَهُ مِن غَیرِکَ.[3]

خواری ناقصان برأی ادب   گر تمامت نِیَست اینت عجب

این جمله را رسولی محلاتی در خطبهٔ وسیلهٔ *روضهٔ کافی*[4] چنین ترجمه می‌کند:« برای تربیت تو کافی است(ملاحظه) که آنچه را برای دیگری خوش نداری.» (شاید مراد همان باشد که از این مثل معروف مستفاد می‌شود: ادب از که آموختی، گفت: از بی‌ادبان.)

جنتی هم در ترجمهٔ آن در *تحف العقول*،[5] گویا متأثر از ترجمهٔ محلاتی است، و لذا توضیح و ترجمهٔ او نیز به دور از مسامحه نیست.

باید متذکر شد که در وصیت‌نامهٔ *تحف* به جای کلمهٔ « ادباً»، کلمهٔ « تأدیباً» آمده است.

اما در *سفینهٔ البحار*[6] چنین مذکور است:« و قال علیّ(ع): و کفی ادباً لنفسک تجنّبک ما کرهته لغیرک.»

---

۱. ص ۹۲.
۲. ص ۳۳.
۳. تحف، ص ۹۲.
۴. ص ۳۱.
۵. ص ۹۲.
۶. ج ۲، ص ۱۴۶.

در *نهج البلاغه*،[۱] نیز می‌نویسد:« کفاکَ ادباً لِنَفسِکَ اجتناب ما تکره من غیرکَ.»[بس است ادب و آراستگی برای تو و دوری از آنچه (زشتی) که برای دیگری بد می‌دانی.]

***

۶۵. وَ مَن تَوَسَّطَ فی الْأمُورِ بِغَیرِ النَّظَرِ فی الصَّوابِ فَقَد تَعَرَّضَ لِمُقَدِّماتِ النَّوائِبِ،[۲]

هر که بی‌رأی در میانه شود　　　تیر احداث را نشانه شود

جملهٔ فوق در خطبهٔ « وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۳] و *تحف العقول*[۴] این‌گونه است:«اَلا وَ مَن تَورّط فی الأمور غیر ناظرٍ فی العواقب، فقد تعرّض لُمفضحات النوائب.»: [آگاه باشید هر که بدون تأمّل در سرانجام کارها دست به کاری زند خود را در معرض پیش‌آمدهای رسواکننده درآورده است.]

ساختار و عبارتی که مترجم ناظم جملهٔ مذکور برگزیده است، سبک و سیاق جمله‌های حضرت علی(ع) را ندارد، و آنچه کلینی در *روضه*، و ابن شعبه در *تحف* آورده‌اند دارای فصاحت و بلاغت بیشتری است و متناسب با جمله‌های حضرت در نمونه‌های مشابهٔ آن است.

***

۶۶. التَّدبِیرُ قَبلَ العَمَلِ یُؤمِنُکَ مِنَ النَّدمِ،[۵]

هرکه تدبیر کرد پیش از کار　　　گلشن از خار جست و می ز خمار

عبارت مذکور، در وصیت‌نامه و خطبهٔ« وسیلهٔ» *تحف العقول*[۶] با کلمهٔ«

---

۱. فیض الاسلام، ص ۱۲۷۸.
۲. *تحف*، ص ۹۲.
۳. ص ۲۷.
۴. ص ۹۵.
۵. *تحف*، ص ۹۱.
۶. صص ۹۲-۹۸.

التدبیر» آغاز می‌شود ولیکن در *روضهٔ کافی*[۱] با کلمهٔ« التدبّر» شروع شده و ترجمهٔ آن چنین است:«عاقبت‌اندیشی پیش از کار باید، زیرا تو را از پشیمانی ایمن سازد.»

***

۶۷. مَنِ استَقبَلَ وُجُوهَ الآراءِ عَرَفَ مَواقِعَ الخَطاءِ،[۲]

چون گشادی ز روی رأی نقاب　　　باز دانی ره خطا ز صواب

[کسی که آرای گوناگون را برآورد نماید، اشتباه‌کاری‌ها و لغزش‌ها را بشناسد.]

در خطبهٔ«وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۳] و وصیت‌نامهٔ *تحف العقول*،[۴] جملهٔ فوق با همین ساختار است.

***

۶۸. لِاخِیکَ عَلَیکَ مِثلُ الَّذی لَکَ عَلَیهِ،[۵]

بر تو دارد برادرِ تو همان　　　که تو داری بر او، یقین می‌دان

[هر حقی تو به گردن برادرت داری، او هم به گردن تو دارد.]

در خطبهٔ« وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۶] و *تحف العقول*[۷] کلمهٔ«علیک» بر واژهٔ« لِاخیک» در ساختار، مقدم یاد شده است.

***

۶۹. الصَّبرُ جُنَّةُ الفاقَةِ،[۸]

---

۱. ص ۳۱.
۲. *تحف*، ص ۹۲.
۳. ص ۳۱.
۴. ص ۹۲.
۵. *تحف*، ص ۹۲.
۶. ص ۳۱.
۷. ص ۹۸.
۸. *تحف*، ص ۹۲.

فاقه هر گه که دست کرد به تیر　　　سپر صبر تیغزن برگیر

[صبر سپر حاجت است.]

در خطبهٔ« وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۱] و«وسیله» و وصیت‌نامهٔ *تحف العقول*،[۲] در ساختار جملهٔ پیش‌گفته، کلمهٔ« الفاقة» با حرف جرّ« مِن» (مِنَ الفاقة) آمده است که مفهوم را روشن‌تر می نماید[: بردباری سپری برای ناداری است.]

در خطبهٔ«وسیلهٔ» تحف[۳] جملهٔ دیگری دربارهٔ صبر آمده و آن چنین است:«و لاحلمَ کالصّبر والصّمت.»[هیچ بردباری‌ای به سان صبر و سکوت نیست.]

***

۷۰. البُخلُ جِلبابُ[۴] المَسکنَةِ، و الحِرصُ علامةُ الفَقرِ،[۵]

مَبخَل[۶] طیلسان، درویشی است　　　حرص دنیا نشان درویشی است

[بخل، جامهٔ مستمندی، و حرص نشانهٔ فقر است.]

در خطبهٔ« وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۷] و« وسیله» وصیت‌نامهٔ *تحف العقول*[۸] جملهٔ« والحرص علامة ... » مقدم بر جملهٔ« البخل ...» است.

در *نهج البلاغه*[۹] نیز آمده است:

البُخلُ جامِعٌ لِمَساوِی العُیوبِ، و هو زِمامٌ یُقادُبِهِ اِلی کُلِّ سُوءٍ. [بخل گردآورندهٔ بدی‌ها و زشتی‌ها، و مهاری است که بدان به هر بدی کشیده می‌شوی.]

---

۱. ص ۹۹.

۲. ص ۹۲.

۳. ص ۹۵.

۴. قمیص واسِع و طویل یُلبس فوق الثیاب، جمع جلالیب.(*المنجد*).

۵. *تحف*، ص ۹۲.

۶. آنچه تو را به بخل‌ورزی کشاند.

۷. ص ۳۲.

۸. ص ۳۲ و ۹۳.

۹. فیض الاسلام، ص ۱۲۶۶.

***

۷۱. [وَصُولٌ مُعدِمٌ خیرٌ من جافٍ مُکثِرٍ]،[۱]

یار بی‌سیم و با تو پیوسته به ز زردار وز تو بگسسته

[بینوای مهربان، از توانگر نامهربان بهتر است.]

چون در همهٔ منابع مورد استناد، جملهٔ فوق با همین ساختار آمده بود و با ترجمهٔ منظوم نیز مناسبت بیشتری داشت از آوردن جمله با ساختار موجود در نسخهٔ مورد استفاده، صرف‌نظر گردید که چنین بوده است:« وصول مُقَدَّم خیرٌ مِن جاف مکثر.»

کلمهٔ «وَصول» بر وزن ذلول صفت مشبه و در قالب اسم فاعل به معنی بخشاینده و عطاکننده است، و در جملهٔ، « وَصول معدم»، کلمهٔ « مُعدم»، اسم فاعل از مصدر اعدام است که به معنی درویش و فقیرگشتن نیز آمده است؛[۲] بنابراین «وصول معدم»، یعنی فقیر. کلمهٔ « جاف» نیز از جَفا یَجفُو جفاء است که ستم کردن و بدخو شدن را می‌رساند[۳] و بر این اساس عبارت« جاف مکثر»، یعنی بدخویی که مال بسیار دارد، و منظور از محتوای جمله این است که فقیر خوب، گرانقدرتر و بهتر از ثروتمند بدخوی و ستمکار است.

***

۷۲. لِکُلِّ شیٍّ قُوتٌ و ابنُ آدمَ قُوتُ المَوتِ،[۴]

همه را روزی است در عالم روزی مرگ بچهٔ آدم

[هر چیزی قوتی دارد و قوت مرگ، آدمی‌زاد است.]

ساختار جملهٔ فوق که در وصیت‌نامهٔ *تحف*[۵] آمده، با ساختار آن در

---

۱ - *تحف*، ص۹۲.

۲ - *منتهی الارب*، ج ۳، ص ۸۰۷ .

۳ . *منتهی الارب*، ج ۱، ص ۱۸۶

۴ . *تحف*، ص ۹۲.

۵ . همان.

خطبهٔ«وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۱] و« وسیلهٔ» *تحف*[۲] تفاوت دارد، و ساختاری که در دو منبع اخیر آمده است با سبک و سیاق کلمات حضرت امیر(ع) قرابت بیشتری دارد که چنین است:

و لِکُلِّ ذِی دَمَقٍ قُوتٌ، و لِکُلِّ حَبَّةٍ آکِلٌ، و اَنتَ قُوتُ المَوت.[هر جانداری قوتی دارد و هر دانه‌ای، خورنده‌ای، و تو، قوت مرگی.]

***

۷۳. **یا بُنَیَّ: [لاتُوءیِسِ] مُذنِباً،**[۳]

ای پسر خلق را مکن نومید　　　　که شگفت است نور آن خورشید

[پسرم گناهکار را ناامید مگردان (از رحمت خدا).]

در نسخهٔ مورد استفاده، فعل نهی« لاتُوءیس» به صورت« لاتُونس» آمده که با ترجمهٔ منظوم سازواری ندارد.

***

۷۴. **فَکَم مِن عاکِفٍ عَلی ذَنبِهِ خُتِمَ له بالخَیرِ،**[۴]

ای بسا پرگنه که آخر حال　　　　دولتی گشت روزبه چو هلال

[چه بسیار گناهکارانی که بر گناه کردن بسنده نمودند، ولیکن عاقبت‌به‌خیر گردند(به سبب توبه و نیکوکاری).]

در خطبهٔ« وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۵] آمده است:« و کم من عاکف علی ذنبه فی آخر ایّام ایّام عمره.» [چه بسیارند کسانی که در آخر عمر مواظب گناه خویش هستند(تا گناهی مرتکب نشوند).]

***

---

۱ . ص ۳۳.
۲ . *تحف*، ص ۹۹.
۳ . *تحف*، ص ۹۲.
۴ . *همان*.
۵ . ص ۳۲.

۷۵. **و کَم مِن مُقبِلٍ علی عَمَلِهِ مُفسِدٌ لَهُ فِی آخِرِ اَیّامِ عُمرِهِ صارَ اِلی النّارِ،**[۱]

وی بسا پارسای عالی‌قدر   که کم آمد پس از کمال چو بدر

[چه بسیار نیکوکارانی که با انجام کار پسندیده، در پایان عمر به فساد روی آوردند و دوزخی شدند.]

در وصیت‌نامهٔ *تحف العقول*[۲] به جای عبارت« صار الی النار»، جملهٔ« صائرٌ الی النار نَعوذ بالله منها» آمده که مفهوم« صائر الی النار» و « صار الی النار» یکی است، ولیکن جملهٔ افزودهٔ« نعوذ بالله ... » محتملاً از تصرف کاتبان باشد.

در صفحه مذکور در *تحف*، پس از جملهٔ پیش‌گفته، دو جملهٔ دیگر هم آمده که در نسخهٔ ترجمهٔ منظوم نیامده و آن دو جمله چنین است:« یا بُنی: کَم من عاصٍ نجا، و کَم من عامل هوی.» [پسرم، چه نافرمان‌ها که نجات یافتند و چه بسا نیکوکاران که هلاک گشتند.]

❊❊❊

۷۶. **مَن تَحرّی القَصدَ خَفَّت عَلَیهِ الأُمورُ،**[۳]

در میان رو چه پس روی و چه پیش چون شدی حُر چه کم شوی و چه بیش

[کسی که میانه‌رو باشد، همهٔ امور بر او سبک گردد.]

در وصیت‌نامهٔ *تحف*،[۴] جملهٔ فوق بدین‌گونه است:« من تَحرّی الصّدق، خفّت علیه المؤن.» [هر کس راستی و درستی پیش آرد، رنج‌هایش سبک گردد.] پس از جملهٔ یادشده، در *تحف*[۵] می‌نویسد:« فِی خلاف النفس رشدها.»[رشد و هدایت نفس در مخالفت با آن است.] البته این جمله در منظومهٔ مترجم نیامده است، ولی ساختار جملهٔ وسیلهٔ *روضهٔ کافی*[۶] با جملهٔ منظومهٔ مترجم، یکسان است و

---

۱ . *تحف*، ص ۹۲.

۲ . ص ۹۲.

۳ . *تحف*، ص ۹۲.

۴ . همان‌جا.

۵. همان‌جا.

۶ . ص ۳۲.

تنها به جای کلمهٔ« الامور» واژهٔ« المؤن» آمده است.

***

۷۷. السّاعاتُ تُنقّصُ الأعمارَ،[۱]

آه از این طاسِ ساعتِ گردان کاهش زندگانی مردان

[گذر ساعت‌ها عمرها را کوتاه گرداند.]

در وصیت‌نامهٔ *تحف*[۲] آمده است: «الساعات تَنتقِصُ الأعمار.» [ساعات گذرا، عمرها را بکاهد.]

اگرچه نَقَصَ، وانتقَصَ، و تَنقَّصَ به یک معنی به کار رفته،[۳] ولیکن « نقَّصَ» برای جملهٔ مذکور مناسب‌تر است.

***

۷۸. ویل للباغِینَ مِن اَحکَمِ الحاکِمِینَ، بِئسَ الزّادُ لِلمَعادِ العُدوانُ علَی العِبادِ،[۴]

بد بود خاصه در رهی پر چاه ظلم بر بندگان شحنهٔ راه

[وای به حال حکمران‌ترین حاکمان ستمکار از جانب حق متعال. دشمنی و ستمکاری بر بندگان خدا بدتوشه و زادی برای روز واپسین است.]

در منظومهٔ مترجم، جملهٔ« ویل للباغین من احکم الحاکمین» ترجمه نشده، افزون بر اینکه در *تحف*[۵] پس از کلمهٔ«الحاکمین»، این جمله آمده است:« و عالم ضمیر المضمرین»، و این افزوده در منظومه نیست و به جای آن، جملهٔ« بئس الزاد ...» آمده که متعلّق به جملهٔ شمارهٔ ۷۸ و بخش آغازین آن است.

***

---

۱. تحف، ۹۲.

۲. تحف، ص ۹۲.

۳. بستانی، ص ۹۱۱.

۴. تحف، ۹۲و ۹۳.

۵. ص ۹۲.

۷۹. **فی کُلِّ جُرعَةٍ شَرَقٌ،[۱] و فی کُلِّ اَکلَةٍ غَصَصٌ،[۲]**

شربتی نیست بی گلوگیری هیچ لوزینه نیست بی سیری

[هر جرعه‌ای می‌تواند که گلوگیر باشد، و شاید هر لقمه‌ای راه گلو بندد.]

در وصیت‌نامهٔ *تحف*،[۳] جملهٔ فوق بدین‌گونه است:« ای بنیّ: بئس الزاد الی المعاد، العدوان علی العباد. و فی کل جُرعة ...»، اما در خطبهٔ « وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۴] آغاز جملهٔ مذکور چنین است:« ألا و إنّ مع کلّ جرعة شرق... .»

***

۸۰. **لا تَنالُ نِعمةً إلاّ بِفِراقِ اُخری،[۵]**

روی در روی نعمتی ناری تا از آن بهتری به‌نگذاری

[به نعمتی نرسی، جز به رفتن نعمت دیگری.]

در خطبهٔ« وسیلهٔ» *روضهٔ کافی*[۶] و نسخهٔ ترجمهٔ منظوم وصیت‌نامه، آغاز ساختار جملهٔ فوق با حرف نفی« ما» آمده، ولیکن در *تحف*[۷] با حرف نفی« لَن» ضبط شده است.

***

۸۱. **ما اَقرَبَ الرّاحةَ مِن التَّعبِ، والبُؤسَ مِنَ النِعَمِ،[۸]**

راحت و رنج و روشن و تاریک همچو هفده به هجده دان نزدیک

---

۱ . شَرَق: غصه‌ناک شدن، در گلو ماندن چیزی، و گوشتی که چیزی نداشته باشد.(شاه‌جهانی، ص ۲۸۳)

۲ . غَصَص: به گلو درماندن طعام و جز آن.(همان، ص ۳۸۴)

۳ . ص ۹۳.

۴ . ص ۳۳.

۵ . *تحف*، ص ۹۳.

۶ . ص ۳۳.

۷ . ص ۹۳.

۸ . تحف، ۹۳.

[چه قدر آسودگی به رنج، و تنگدستی به نعمت نزدیک است.]

در خطبهٔ وسیلهٔ *روضهٔ کافی*[۱] جملهٔ فوق آمده، با این اختلاف که در *روضه* با «فما» آغاز شده و با «بالتغیر» خاتمه یافته است. در *تحف*[۲] هم به جای کلمهٔ «التعب» واژهٔ «النصب» آمده است.

***

۸۲. و المَوتُ من الحَیاتِ،[۳]

روز عمرت اگرچه با طرب است   شب مرگش دو اسبه در طلب است

[چه قدر مرگ به زندگی نزدیک است!]

جملهٔ فوق عطف به جملهٔ «ما اقرب الراحة ...» (شمارهٔ ۸۰) است. البته این جمله در خطبهٔ«وسیلهٔ» *روضهٔ کافی* و *تحف العقول* نیامده است، ولی در وصیت‌نامهٔ *تحف*، پس از آن عبارت« و السقم من الصّحة» به چشم می‌خورد که در منظومهٔ مترجم دیده نشد!!

***

۸۳. فطوبی لِمَن اَخلَصَ لِلّهِ عِلمَهُ و عَمَلَهُ،[۴]

خنک آن کس که راه حق جوید   عمل و علم بهر حق جوید

[پس خوشا حال کسی که علم و عمل را برای خدا با اخلاص آورد.]

محدث قمی در *سفینهٔ البحار* [۵] آورده است:

قال النبیّ(ص) من اخلص لله اربعین یوماً فَجَّرَ الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه.

نیز دربارهٔ خلوص چنین نقل می‌کند:

الخالص فِی اللغة کلّما صفی و تخلّص و لم یمتزج بغیره، والعمل الخالص فی العرف ما تجرّد قصد

---

۱. ص ۳۴.

۲. ص ۹۳.

۳. تحف، ص ۹۳.

۴. تحف، ص ۹۳.

۵. ج ۱، ص ۴۰۸.

التقریب فیه عن الشوائب.

***

۸۴. **وَحُبِّه و بُغضه، و اَخذه و تَرکَهُ، و کَلامَه [و صُمتَهُ]،** [۱]

مهر و کین و قبول [و] رد بر او   گنگ و گویا مقیم بر در او

[و خوشا حال کسی که دوستی و دشمنی، و گرفتن و رها کردن، و سخن و سکوت را برای خدا خالص گرداند.]

این جمله عطف به جملهٔ شمارهٔ ۸۲ است ولی در آخر آن، کلمهٔ« صمته» بوده که گویا کاتب نسخه آن را انداخته باشد و در بیت مترجم هم« گنگ و گویا» دلیل بر وجود آن است.

در وصیت‌نامهٔ *تحف*[۲] پس از جملهٔ «کلامه وصمته»، جملهٔ « و فعله و قوله» را افزون دارد که در ترجمهٔ منظوم نیامده است.

***

۸۵. **بَخٍ بَخٍ لِعالِمٍ عَمِلَ فَجَدَّ،** [۳]

دولت عالمی که چون دانست   باز بُرد از هوا و بتوانست

[به‌به، به دانشمندی که علمش را به کار نبرد و به کفایت رسد.]

در بیت، کلمات ترغیب«بخ‌بخ» به دولتی یا دولت ترجمه شده بود که مناسب بیان نبود و ازاین‌رو در آن تصرّف شد. همچنین باید افزود که جمله‌های شمارهٔ ۸۵ و پس از آن عطف به جملهٔ فوق است. البته در نسخهٔ مورد استناد، جمله بدین‌گونه آمده است:« بخ‌بخ لعالم علم فکفه» که مناسب و مطابق با *تحف*[۴] نیست، و آنچه در *تحف* آمده، با جملهٔ شمارهٔ ۸۵ قرابت دارد.

***

---

۱. *تحف*، ص ۹۳.

۲. ص ۹۳.

۳. *تحف*، ص ۹۳.

۴. همان.

٨۶. وَ خافَ البَوارَ فأعَدَّ وَ استعَدَّ،[١]

کار روز پسین نکو پرداخت باز شد پیش‌مرگ و برگ بساخت

[و بر اساس آن عمل کرد و کوشید و از هلاکت بترسید و آمادهٔ کار و کوشش نیک شد.]

این جمله، بخشی از جملهٔ شمارهٔ ٨۴، و عطف به آن است و در وصیت‌نامهٔ *تحف*[٢] بدین‌گونه آمده است:« و بَخٍ بَخٍ لعالم عمل فجِدّ و خاف البَیاتِ فَأَعَدَّ وَ استَعَدَّ»، و با مقارنت جملهٔ *تحف* و جملهٔ مذکور روشن گردید که در *تحف* کلمهٔ « فکفه» نیامده ولیکن جملهٔ« لعالم عمل» آمده که مناسب‌تر از جملهٔ مترجم« و عمل فجدّ» است؛ اختلاف دیگری که در دو موضع یادشده وجود دارد این است که در جملهٔ فوق کلمهٔ« البوار» آمده، ولی در *تحف*« البیات»[٣] ذکر شده است و این مقارنت نشان می‌دهد که جملهٔ مذکور در *تحف* بر اصول ادبی استوارتر است.

***

٨٧. اِنّ سُئِلَ [نَصَحَ]، و ان تُرِک صَمَتَ،[۴]

هر که پرسید حکمتیش بگفت ورنه بیهوده دُرّ عیب نسفت

[اگر از او پرسیده شد، اندرز گفت و اگر تنها شد، خاموش گشت.]

این جمله نیز عطف به جملهٔ ٨۴ است، و کلمهٔ« افصح» که به جای واژهٔ« نصح» در نسخهٔ مورد استناد آمده، مناسب نیست.

***

٨٨. کَلامُه صَوابٌ، و صُمُوتُه[۵] **مِن غَیرِ عَیٍّ عَنِ الجَوابِ،**[١]

---

١ . همان.

٢ . ص ٩٣.

٣ . البوار: الهلاک و الکساد. البیات: الامم من بیت العدوّ، که شبیخون دشمن به هنگام شب است.(*بستانی*، ص ۶٢ و ۶٠)

۴ . *تحف*، ص ٩٣.

۵ . صُمُوت: سکوت، خاموشی.(مصطفی طباطبایی، ص ٣٧٩)

صمت او چون کلام عین صواب　　　نه فروماندگی ز سرّ جواب

[گفتارش نیکو و درست، و سکوتش از درماندگی در جواب نباشد.]

این جمله نیز عطف به جملهٔ ۸۴ است. در *نهج البلاغه*[۲] آمده است:

لاخَیرَ فِی الصَّمتِ عَنِ الحُکمِ، کَما أنَّهُ لاخَیرَ فِی القَولِ بالجَهلِ.[خیر و نیکی نیست در خاموشی با حکمت و دانش، چنان که نیکی نیست در گفتار با جهل.]

***

۸۹. و الوَیلُ کُلُّ الوَیلِ لِمَن بُلِیَ بِحِرمانٍ و خِذلانٍ،[۳]

وای بر مُدبری که از حرمان　　　کوس خذلان زد و در عصیان

[همهٔ افسوس و وای بر آن کس است که به محرومی و بی‌کسی و نافرمانی گرفتار است.]

این جمله در *تحف*[۴] چنین است:« و الویل لمن بلی بحرمان و عصیان.»

***

۹۰. فَاستَحسَنَ لِنَفسِه ما یَکرِهُهُ اللهُ عَلَیهِ،[۵]

به تفاخر برای خود بگزید　　　هرچه آن را خدای نپسندید

[پس برای خود پسندید آنچه را که خداوند برایش خوش نداشت.]

این جمله عطف و در پیوند با جملهٔ ۸۸، و در *تحف*[۶] بدین‌گونه است:« فاستحن لنفسه مایکرهه من غیره و أزری علی الناس بمثل ما یأتی.»[آنچه برای دیگران نپسندد بر خود پسندد، و کاری که خود کند بر دیگران عیب گیرد.]

***

---

۱. *تحف*، ص ۹۳.

۲. فیض الاسلام، ص ۱۱۷۱.

۳. تحف، ص ۹۳.

۴. ص ۹۳.

۵. تحف، ص ۹۳.

۶. همان.

۹۱. مَن لانَت کَلِمَتُه وَجَبَت مَحَبَّتُهُ،[۱]

هر که گفتار نرم نرم کند — دل بَرو سنگ خاره گرم کند

[هر کسی که نرم‌گفتار است، دوست داشتنش شایسته باشد.]

ترجمهٔ فوق در *تحف*،[۲] همساز با عبارت جمله نیست بلکه لازمهٔ آن است و آن چنین است:« هر که نرم‌گفتار است دوستش دارند.»

در *تحف* این جمله با جملهٔ ندا«و اعلم یا بنی»، ذکر شده که در ترجمهٔ منظوم نیامده است. مفهوم این کلمه نزدیک به کلمه‌ای از آن حضرت(ع) است که در کلمهٔ هشتمِ صد کلمهٔ قصار *مطلوب کل طالب*[۳] آمده، و وطواط هم ترجمهٔ آن را چنین سروده است:

« من عَذُبَ لِسانُهُ کَثُرَ اِخوانُه»

گر زبانت خوش است جملهٔ خلق — در مودّت برادران تو اند

ور زبانت بد است در خانه — خصم جان تو چاکران تو اند

در وصیت‌نامهٔ *تحف العقول*[۴] پس از جملهٔ« وجبت محّبته» آمده:« وفّقک الله لرشده وجعلک من اهل طاعته بقدرته انّه جواد کریم»، و گویا این جمله از مؤلف *تحف* یا از کاتبان باشد.

***

۹۲. مَن لَم یَکُن لَهُ سَخاً و لاحَیا فَالَموتُ اَولی بِهِ مِنَ الحَیاتِ،[۵]

هر کسش از جود و شرم نیست خبر — مرگش از زندگانی اولی‌تر

[آن را که هیچ‌گونه جود و بخشش و شرم و حیا نیست، مرگ او را مناسب‌تر است.]

این جمله در وصیت‌نامهٔ *تحف العقول* نیامده است.

---

۱. تحف، ص ۹۳.

۲. ص ۹۳.

۳. ص ۶-۷.

۴. ص ۹۳.

۵. تحف، ص ۹۳.

متون احادیث

(طبق شماره ترتیب کتاب)

۱. فقالَ یا بُنَیَّ: أوصِیکَ بِتقوی اللهِ (عَزَّ و جَلَّ) فی الغَیبِ وَ الشَّهادَةِ.

۲. و کَلِمَةِ الحقِّ فِی الرِّضا و الغَضَبِ.

۳. و القَصدِ فِی الغِنی و الفَقرِ.

۴. و العَدلِ فِی الصِّدِّیقِ و العَدُوِّ.

۵. و العَمَلِ فِی النَشاطِ و الکَسَلِ.

۶. و الرِّضا عَنِ اللهِ فی الشِدَّةِ و الرَّخاء.

۷. یا بُنَیَّ: ما شَرٌّ بَعدَهُ الجَنَّةُ بِشَرٍّ، و لاخَیرٌ بَعدَهُ النّارَ و بِخَیرٍ.

۸. وَ کُلُّ نَعِمٍ دُونَ الجَنّةِ مَحقُورٌ.

۹. وَ کُلَّ بَلاءٍ دُونَ النّارِ عافِیَةٌ.

۱۰. اِعلَم یا بُنَی: مَن اَبصَرَ عَیبِ نَفسِهِ شَغَلَ عَن عَیبِ غَیرِهِ.

۱۱. مَن رَضِیَ بِقِسمِ اللهِ لَم یَحزَن عَلی مافاتَهُ.

۱۲. و مَن سَلَّ سَیفَ النَّفسِ قُتِلَ بِهِ.

۱۳. و مَن حَفَرَ لِأَخِیه بِئراً وَقَعَ فِیها.

۱۴. و مَن هَتَکَ حِجابَ أخِسهِ اِنکَشَفَت عَورَةُ بَیتِه.

۱۵. مَن نَسِیَ خَطِیئَتَهُ اِستَعظَمَ خَطَأَ غَیرِهِ.

۱۶. وَ مَن کابَدَ الأُمورَ عُطِبَ.

۱۷. و مَن اَقتَحَمَ البَحرَ غَرِقَ.

۱۸. و مَن أعجَبَ بِرَأیِهِ ضَلَّ.

۱۹. وَ منِ استَغنی بعَقلِهِ زلَّ

۲۰. و مَن تَکَبَّرَ عَلی النّاسِ ذَلَّ.

۲۱. و مَن دَخَلَ مَداخِلَ السُّوءِ اُتِّهِمَ.

۲۲. و مَن خالَطَ الأبدالَ حُقِرَ.
۲۳. و مَن جالَسَ العُلماءَ وُقِرَ.
۲۴. مَن مَزَحَ اُستُخِفَ بِهِ.
۲۵. و مَن اَکثَرَ مِن شَیءٍ عُرِفَ بِهِ.
۲۶. و مَن کَثُرَ کَلامُهُ کَثُرَ سَخَطُهُ.
۲۷. و مَن کَثُرَ خَطاؤُهُ قَلَّ حَیاؤُهُ.
۲۸. مَن قَلَّ وَرَعُهُ ماتَ قَلبُهُ، و مَن ماتَ قَلبُهُ دَخَلَ النّارَ.
۲۹. مَن نَظَر فِی عُیُوبِ الناسِ وَ رِضیها لِنَفسِهِ فَذلِکَ الاَحمقُ بِعَینِهِ.
۳۰. من تَفطَّنَ اِعتَبَرَ و مَن اعتَبَرَ اِعتَزَل.
۳۱. و مَن اعتَبَرَ سَلِمَ.
۳۲. و مَن تَرَکَ الشَهواتِ کانَ حُرّاً.
۳۳. مَن تَرَکَ الحَسَدَ کانَت لَهُ المَحَبّةُ مِنَ النّاسِ.
۳۴. یا بُنَیَّ: عِزُّ المُؤمِنِ غناؤُهُ عَنِ النّاسِ.
۳۵. و القناعَةُ مالٌ لایَنفَدُ.
۳۶. و مَن أَکثَرَ ذِکرَ المَوتِ رَضِیَ مِنَ الدنیا[بالیَسِیرِ].
۳۷. و مَن عَلِمَ اَنَّ کلامَهُ مِن عِلمِهِ، قَلَّ کلامُهُ اِلا فیما یَنفَعَهُ.
۳۸. أی بُنیّ: العَجَبُ مَن خافَ العِقابَ فلَم یَکُفَّ.
۳۹. و رَجَا الثَوابَ فَلَم یَعمل..
۴۰. الذِکرُ نُورٌ، والغَفلَةُ ظُلمَةٌ، وَ الجَهالةُ ضَلالةٌ.
۴۱. یا بُنَیَ: اِعلم اِنَّ السَعِیدَ مَن وُعِظَ بِغَیرِهِ.
۴۲. الاَدَبُ خَیرُ مِیراثٍ، و حُسنُ الخُلقِ خَیرُ قَرِینٍ.
۴۳. یا بُنی لَیسَ مَع قَطیعَةِ الرَحِمِ نَماءٌ.
۴۴. وَ لا مَعَ الفُجُورِ غِنًی.
۴۵. یا بُنَیَّ: العافِیَةُ عَشرَةُ اَجزاءٍ، تِسعَةٌ فی الصَمتِ اِلّا بِذِکرِ اللهِ.
۴۶. و واحِدٌ فی ترکِ مُجالَسَةِ السُفَهاءِ، صَدَق الوَلِیُّ.
۴۷. مَن طَلَبَ العِلمَ عَلِمَ.
۴۸. یا بُنَیَّ: رَأسُ العِلمِ الرِفقُ، و آفَتُهُ الخُرقُ.
۴۹. و مِن کُنُوزِ الایمانِ الصَبرُ عَلَی المَصائِبِ.
۵۰. العَفافُ زِینَةُ الفَقِیرِ، و الشُکرُ زِینَةُ الغَنِیّ.

۵۱. کَثرَةُ الزیارَةِ تُورِثُ المَلالةَ.
۵۲. یا بُنی: الطُمَأنینَةُ قَبلَ الخِبرَةِ ضِدُّ الحَزمِ.
۵۳. إعجابُ المَرءِ بِنَفسِهِ وَ لیلٌ علی ضَعفِ عَقلِهِ.
۵۴. یا بُنَّی: نَظرَةٍ جَلَبَت حَسرةً.
۵۵. و کَم مِم کَلِمَةٍ سَلَبَت نِعمَةً.
۵۶. لاشَرَفَ أعلی مِنَ الاسلامِ.
۵۷. و لا کَرَمَ أعَزَّ مِنَ التَّقوی، و لامَعقِلَ أحسَنُ مِنَ الوَرَعِ.
۵۸. و لاشَفیعَ أنجَحُ مِنَ التَّوبَةِ.
۵۹. و لا لِباسَ أجمَلُ مِنَ السُّلامَةِ.
۶۰. و لا مالَ أذهَبُ لِلفاقَةِ مِنَ الرِضا بِالقُوتِ.
۶۱. و مِنَ اقتَصَرَ عَلی بُلغَةِ الکَفافِ تَعَجَّلَ الرّاحَةَ.
۶۲. الحِرصُ مِفتاحُ التَّعَبِ، و مَطِیَّةُ النَصبِ.
۶۳. التَّقَحُّمُ داعٍ فِی الذُّنوبِ، و الشَرَهُ جامِعٌ لِمَساوِی العُیُوبِ.
۶۴. و کَفاکَ أدَباً لِنَفسِکَ ماکَرِهتَهُ مِن غَیرِکَ.
۶۵. و مَن تَوَسَّطَ فی الاُمُورِ بِغَیرِ النَّظَرِ فی الصَّوابِ فَقَد تَعَرَّضَ لِمُقدِّماتِ النَّوائِبِ.
۶۶. التَّدبِیرُ قَبلَ العَمَلِ یُؤمِنُکَ مِنَ النَّدمِ.
۶۷. مَنِ استَقبَلَ وُجوهَ الآراءِ عَرَفَ مَواقِعَ الخَطاءِ.
۶۸. لِاخِیکَ عَلَیکَ مِثلُ الَّذی لَکَ عَلَیهِ.
۶۹. الصَّبرُ جُنَّةُ الفاقَةِ.
۷۰. البُخلُ جِلبابُ المَسکَنَةِ، و الحِرصُ عَلامَةُ الفَقرِ.
۷۱. [وَصُولٌ مُعدِمٌ خیرٌ من جافٍ مُکثِرٍ].
۷۲. لِکُلِّ شیءٍ و ابنُ آدمَ قُوتُ المَوتِ.
۷۳. یا بُنَیَّ: [لاتُوءِیس] مُذنِباً.
۷۴. فَکَم مِن عاکِفٍ عَلی ذَنبِهِ خُتِمَ له بالخَیرِ.
۷۵. و کَم مِن مُقبِلٍ عَلی عَمَلِهِ مُفسِدٌ لَهُ فِی آخِرِ آیّامِ عُمرِهِ صارَ إلی النّارِ.
۷۶. مَن تَحَرَّی القَصدَ خَفًّا عَلَیهِ الأُمورُ.
۷۷. السّاعاتُ تُنقِصُ الأعمارَ.
۷۸. ویلٌ للباغِینَ مِن أحکَمِ الحاکِمِینَ، بِئسَ الزّادُ لِلمَعادِ العُدوانُ عَلی العِبادِ.
۷۹. فی کُلِّ جُرعَةٍ شَرَقٌ، و فِی کُلِّ أکلَةٍ غَصَصٌ.

۸۰. لا تَنالُ نِعمةً اِلّا بِفِراقِ اُخری.

۸۱. ما اَقرَبَ الرّاحةَ مِن التَعبِ، والبُؤسَ منَ النِعَمِ.

۸۲. و المَوتَ من الحَیاتِ.

۸۳. فطوبی لِمَن اَخلَصَ لِلّهِ عِلمَهُ و عَمَلَهُ.

۸۴. و حُبَّه و بُغضَه، و اَخذَه و تَرکَهُ، و کَلامَه [و صُمتَهُ].

۸۵. بَخٍّ بَخٍّ لِعالِمٍ عَمِلَ فَجَدَّ.

۸۶. و خافَ البَوارَ فأعَدَّ وَ استَعَدَّ.

۸۷. اِنّ سُئِلَ [نَصَحَ]، و ان تُرِکَ صَمَتَ.

۸۸. کَلامُه صَوابٌ، و صُمُوتُه مِن غَیرِ عَیٍّ عَنِ الجَوابِ.

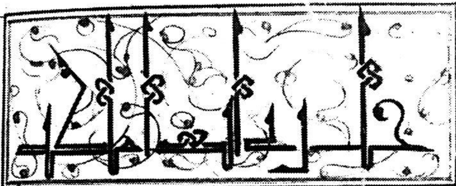
۸۹. و الوَیلُ کُلُّ لِمَن بُلِیَ بِحِرمانٍ و خِذلانٍ.

۹۰. فَاستَحسَنَ لِنَفسِه ما یَکرِهُهُ اللّهُ عَلَیهِ.

۹۱. مَن لانَت کَلِمَتُه وَجَبَت مَحبَّتُهُ.

۹۲. مَن لَم یَکُن لَهُ سَخاً و لاحَیاً فَالمَوتَ اَولی بِهِ مِنَ الحَیاتِ.

تصویر نسخهٔ خطی ترجمهٔ منظوم
وصیت‌نامه



کردم آغاز این بنام خدای | هم عطا بخش و هم خطا بخشا

و من وصی امیر المومنین لولده الحسین علیهما السلم

گفت سلطان اولیا حسین را | کای دل انام جان و قره عین

یا بنی اوصیک بتقوی الله عز و جل فی الغیب و الشهادة

گوش می‌دار جانب یزدان | در همه حال آشکار و نهان

و کلمة الحق فی الرضا و الغضب

راست گوی ای نگار مردم چشم | در زمان رضا و وقت خشم

و القصد فی الغنی و الفقر

تو توانگر بوی و گر درویش | نه کم از آنکه ده و نه بیش از آنش

و العدل فی الصدیق و العدو

داد کن در میانه دشمن و دوست | داد مغز است و آفرینش پوست

و العمل فی النشاط و الکسل

زنده می‌دار در نشاط و کسل | صورت علم را بجان عمل

و الرضا عن الله فی الشدة و الرخاء

باش راضی بحکم یزدانی | گاه دشواری و تن آسانی

ای بنی ما شر بعده الجنة بشر و لا خیر بعده النار بخیر

بد نباشد بد بهشت گشای | خوش نباشد خوش جحیم نمای

و کل نعیم دون الجنة محقور

هرچه آن جز بهشت و دیدار است | گرچه دارئی عزیز بس خوار است

و کل بلاء دون النار عافیة

مبتلا را که هست جز آتش | چون گل باغ عافیت دان خوش

یا بنی من ابصر عیب نفسه شغل عن عیب غیره

هر که در چشم خویش خس بیند | چون تواند که عیب کس بیند

من رضی بقسم الله لم یحزن علی ما فاته

هر که تن در دهد بقسمتها | نخورد غم بفوت نعمتها

و من سل سیف البغی قتل به

هر که تیغ ستم کشد بیرون فلکش هم بدان بریزد خون

ومن حفر لاخیه بئراً وقع فیها

هر که بهر برادران بد را چاه سازد هم او فتد در جا

ومن هتک حجاب اخیه انکشف عورة بیته

وانکه در پرده برادر خویش باره بیند نقاب حرم خویش

من نسی خطیئته استعظم خطأ غیره

چون نباشد جرم خود نگران بیشش آید کرده دگران

ومن کابد الامور عطب

هر که با کارها ستیزه کند دور هفت آسیاش ریزه کند

ومن اقتحم البحر غرق

هر که در شد بحر بی پایاب تشنه میرد چو آتش اندر آب

ومن اعجب برایه ضل

هر که باشد برای خود معجب گر نیفتد تباه اینت عجب

ومن استغنی بعقله زل

هر که مغرور شد بعقل خراب بایش از جای رفته چو سراب

ومن تکبر علی الناس ذل

هر که با مردمان سنان فرازد جان سرش با تن در اندازد

ومن دخل مداخل اتهم

هر که را معتذر نباشد دشمن نام نیک خود باشد

ومن خالط الانذال حقر

هر که آمیخت با فرومایه خوار گردد چو بن نبین سایه

ومن جالس العلماء وقر

با نباشد قرین اهل هنر شد گران گران بها چو گهر

ومن مزح استخف به

هر که خاشاکی گردآن گردد کی بچشم جهان گران گردد

ومن اکثر من شیء عرف به

کرد کاری کی بیشتر کردی هم بدان در جهان سمر گردی

ومن کثر کلامه کثر خطؤه

هر کرا کام چون فن درای شود سخنه گوی و هرزه لای شود

ومن کثر خطاؤه قل حیاؤه

شد چو مرده دل ای عاقل تم　　گشت نا پارسای و بی آزرم

ومن قل ورعه مات قلبه ومن مات قلبه دخل النار

پارسای چو رفت دل هم مرد　　دل مرده ش سوی دوزخ برد

من نظر في عيوب الناس ورضيها لنفسه فذلك الاحمق بعينه

ات ابله کی عیب بر شمرد　　پس همان عیب خود هنر شمرد

من نظر اعتبر ومن اعتبر اعتزل

مرد زیرک چو اعتبار گرفت　　از همه کارها کنار گرفت

ومن اعتزل سلم

لاجرم چون ز خلق گوشه کشد　　گشت از آدمیش خوشه کشد

ومن ترك الشهوات كان حرًّا

ترکش از دو هر آنکه کشاد　　شد چو تیر از کمان ز بند آزاد

ومن ترك الحسد كانت له المحبة من الناس

مکن را حسد زند آتش　　کل دلها از او نخندد خوش

يا بني عز المؤمن غناه عن الناس

صنعت عزت بگو همه غنی　　بی نیازی ز مردم خوش منشی

والقناعة مال لا ينفد

از قناعت خزانه سازی کان　　هست گنجی که نیست پایان

ومن اكثر ذكر الموت رضي من الدنيا

دل گر از یاد مرگ زنده کنی　　می ز ریزه جهان بسنده کنی

ومن علم ان كلامه من عمله قل كلامه الا فيما ينفعه

سخن نیز جزو عمل شمار آید　　تا نگویی جز آنکه کار آید

العجب ممن خاف العقاب فلم يكف

ای کی می ترسی از جزای گناه　　بر در کرمی کنی تعالی الله

ورجا الثواب فلم يعمل

شرم بادت چو می نخواهی مرد　　شوخ چشمی مکن ز کار مدزد

الذكر نور والغفلة ظلمة والجهالة ضلالة

یاد حق روشنی و نور دل است　　غافلی گمرهی و تاریکی است

قال یا بنی اعلم ان السعيد من وعظ بغيره

نیکبخت آن بلا کزان گیرد　　عبرت از حال دیگران گیرد

الادب خير ميراث وحسن الخلق خير قرين

ادب آنمایه که یمان به / خوی خوش از همه ندمان به

یا بنی لیس مع قطیعة الرحم نماء

دل خویشان زهر که ریش بود / هر زمانی کمیش بیش بود

ولا مع الفجور غنى

مرد بدکار اگرچه دارد مال / نرود زین جهان مگر بنکال

یا بنی العافیة عشرة اجزاء تسعة فی الصمت الا بذکر الله

عافیت گر دهست نه زان ده / در خموشیست جز بذکر الله

[illegible] فی ترک مجالسة السفها صدق لولی

وان دیم انکه نپذیری / کم دیدار ناکسان گیری

من طلب العلم علم

علم را هر کی جست دانا شد / دو بین دید و شد بینا شد

یا بنی راس العلم الرفق وآفته الخرق

سر دانای ای پسر نرمست / آفتش ابلهی و [illegible] درشت

ومن کنوز الایمان الصبر علی المصائب

چیست ز ایمان برذلتر گنجی / صبر کن چون فرا رسد رنجی

[illegible] بعفاف زینة الفقر والشکر زینة الغنى

صبر بایست گرد محنت را / شکر بایست مرغ نعمت را

کثرة الزیارة تورث الملالة

ای پسر خلق را مبر بس بی / تا نگردد ز تو ملول کسی

یا بنی الطمانینة قبل الخبرة ضد الحزم

دل منه تا نیازمای دوست / مغز ار نیست خاک بر سر او

اعجاب المرء بنفسه دلیل على ضعف عقله

خویشتن را گزیده دارد بخت / سست رای بود ولیکن سخت

یا بنی کم نظرة جلبت حسرة

ای بسا بانجره نظرت / کی شکاری کند جو حسرت

وکم من کلمة سلبت نعمة

ای بسا لفظ کان جو کان نمود / نعمتی هم جو کوه را ببر بود

لا شرف اعلى من الاسلام

پایه نیست که همی دانی / برتر از قبله مسلمانی

ولا کرم اعز من التقوی ولا معقل احصن من الورع

هر که پرسید حکمتیش بگفت		ورنه بیهوده در عیب نسفت

کلامه صواب وصموته من غیر عی عن الجواب

صمت او چون کلام عین صواب		نه ز روماندگی ز ستر جواب

والویل کل الویل لمن بلی بحرمان وخذلان

وای بر مدبری کی ز حرمان		کوس خذلان زد و در عصیان

فاستحسن لنفسه ما یکرهه الله علیه

بستافز برای خود بگزید		هر چه آنرا خدای نپسندید

من لانت کلمته وجبت محبته

هر کی گفتار نرم نرم کند		دل بر و سنگ خاره گرم کند

من لم یکن له حیاء فالموت اولی به من الحیات

هر کرا نه جود و شرم نیست خبر		مرگش از زندگانی اولیتر

تمت الوصیة مع ترجمتها علی ید العبد

المفتقر الراجی عفو ربه الاحد الی المحاسن

محمد بن محمد بن محمد النخجوانی یعرف بابن

الساوجی احسن الله عاقبته وغفر لوالدیه

سنه تسع وعشرین وسبعمائه باصفهان

کتابنامه

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی. ۱۳۵۴ ش. *تحف العقول عن آل الرسول*. تهران: انتشارات علمیهٔ اسلامیه.

اصطخری، ابو اسحق ابراهیم. ۱۳۴۰ش. *مسالک و ممالک*. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

افندی اصفهانی، میرزا عبدالله. ۱۴۰۱ق. *ریاض العلماء و حیاض الفضلا*. الجزء الاول. قم: مطبعهٔ الخیام.

بستانی، بطرس. ۱۹۷۷ م. *محیط المحیط*. بیروت: مکتبهٔ لبنان.

شاه‌جهانی، عبدالرشید. بی‌تا. *منتخب اللغات*. تهران: اسلامیه.

شوشتری، قاضی نورالله. ۱۳۷۵ ق. *مجالس المؤمنین*. تهران: کتابفروشی اسلامیه.

صفی‌پور، عبدالرحیم بن عبدالکریم. ۱۳۷۷ق. *منتهی الأرب فی لغة العرب*. تهران: اسلامیه و شرکاء.

علوی آوی، حسین. ۱۳۵۹ش. *ترجمهٔ فرمان مالک اشتر*. تهران: بنیاد نهج البلاغه.

فیض الاسلام، سیدعلی‌نقی. بی‌تا. *ترجمه و شرح نهج البلاغه*. تهران: فیض الاسلام.

کلینی، محمدبن یعقوب. ۱۳۵۰ق. *الروضهٔ من الکافی با ترجمه و شرح رسولی محلاتی*. تهران: علمیهٔ اسلامیه.

محدث قمی، حاج شیخ عباس. بی‌تا. *سفینهٔ البحار و مدی الحکم و الآثار*. ج ۲. تهران: انتشارات کتابخانهٔ سنایی.

———. ۱۳۲۷ش. *فواید الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه*. تهران: کتابخانهٔ مرکزی.

———. ۱۳۷۶ق./۱۹۵۶م. *الکنی و الالقاب*. الجزء الاول. نجف: المطبعهٔ الحیدریهٔ.

وطواط، رشیدالدین. ۱۳۴۸ش. *مطلوب کل طالب*. تصحیح محدث ارموی. تهران: دانشگاه تهران.